

طوری که یک انسان فکر میکند

As A Man Thinketh

By James Allen

ترجمه و اقتباس
دکتر آشنا

۲۰۰۳

طوری که یک انسان فکر میکند

از (جیمزالن)

۱- سرآغاز

۲- پیشگفتار

۳- تفکر و فکر کمتر

۴- تاثیر تفکر بالای عوامل محیطی

۵- تاثیر تفکر بالای صحت و جسم

۶- تفکر و منظور

۷- عامل تفکر در نیل به پیروزی

۸- رویاها و آرمانها

۹- آرامش و متانت

چطور فکر میکنیم

از (جان دیوی)

ضرورت برای تربیه تفکر

وسیله و غایه تربیه ذهنی (روانی و منطقی):

تحلیل تفکر

استنتاج سیستماتیک

قضاوت (تعبیر حقایق)

تفکر عینی و مجرد

تفکر تجربی و علمی

تربیه تفکر:

زبان و تربیه تفکر

استعمال زبان در سیستم آموزشی

مشاهده و معلومات در تربیت ذهن

یک نتیجه گیری عمومی

سرآغاز

James Allen (۱۸۶۴-۱۹۱۲)، در طول حیاتش در لابلای طوفانهای خشن انقلاب صنعتی آواخر قرن ۱۹ در انگلستان، در جستجوی یک بیشه صلح و آرامش بود. والهامی که در اثر تفکر و تعمق درباره زندگی گرفت، وی یک سلسله نوشتجات عالی (طوری که یک انسان فکر میکند) که ممثل فلسفه خود اوست، به حیث یک رساله مختصر ولی نیرومند بر تفکر مثبت به رشته تحریر درآورد که هنوز برای خواننده الهام بخش است.

کشت و تربیه (باغ ذهنیت) یک هنر دوام دار و ابدیست، در حالی که هر کدام ما باید خود را باغبان خویش باشیم، تنها ما میتوانیم از خود برنامه که به واسطه باغبان ماهر چون Allen پیشنهاد شده بهره برداری کنیم. وی می نویسد «هیچ چیز از جواری جز جواری، و هیچ چیز از بوتۀ زقوم جز زقوم نمیروید»، و میگوید «انسانها این قانون را در جهان طبیعی میدانند و آن را به کار میبرند، ولی کمتر مردم آن را در جهان ذهنی و اخلاقی درک کرده اند».

در توسعه و جیزه که «طوری که یک انسان از ته دل فکر میکند، فلذا او چنین هست.» Allen، یک سلسله فلسفه طبیعی را از تفکر و کثرت تصحیح، منظور، پیروزی، رویا و آرمان و بالاخره به آرامش عبور میکند.

«طوری که یک انسان فکر میکند» اثریست برای آنانی که در این جهان پرتلاطم و پیچیده در جستجوی خرد و آرامش اند نوشته شده است. چنانچه او مینویسد «تنها آدم خردمند، و تنها کسی که افکارش کنترل و تصفیه شده اند، با دها و طوفانهای روح رابه خود رام میسازد».

Lois Hill New York 1922

پیشگفتار

این جلد کوچک (نتیجه تفکر عمیق و تجربه) به منظور یک رساله جامع و مفصل درباره نیروی تفکر نیست. این یک نوشته پیشنهادیست تا تشریحی، هدفش تحریک مردان و زنان است تا حقیقتی را که «آنها خود سازنده خودشان اند» توسط افکاری که اوشان انتخاب و تشویق میکنند درک و کشف نموده باشند.

این که ذهن خیاط ماهر هر دو، یعنی لباس داخلی یا کرکتر و نیز لباس بیرونی یا محیطی است، و طوری که شاید از قبل آنها در جهالت و رنج دوخته شده باشند و اکنون شاید آنها در تنور و خوشی دوخته شوند.

James Allen

تفکر و کرکتر یا شخصیت

وجیزه یی «طوری که یک انسان ازتۀ دل فکرمیکنند و چنین است» نه تنها دربرگیرندۀ انسان به حیث یک کُل است، بلکه چنان جامع است که به هر حالت و چگونگی حیاتش ارتباط میگیرد. یک انسان به معنی اصلی اش آن چي که او فکرمیکند، کرکترش کاملاً حاصل جمع تمام افکارش میباشد.

طوری که نبات از تخمش سر میزند و بدون آن هست شده نمیتواند، به همین ترتیب هر عمل یک انسان از تخمهای نهفته افکارش ناشی میشود و بدون آنها ظاهر شده نمیتواند. همین قاعده به اعمال بنفسه یا غیر عمدی و همچنان به اعمال عمدی، مساویانه قابل تطبیق است.

عمل شگوفۀ تفکر است، خوشی و رنج ثمر آنست. لهذا انسان آن چي خودش کاشته میوه شریں و تلخ آن را بر میدارد. «این اندیشۀ ذهن ماست که مارا ساخته است، چیزی که هستیم توسط افکار ساخته شده و تشکل یافته ماست. اگر ذهن انسان افکارش را بر دارد چون عراده در عقب گاوی بالایش رنج میآورد. اگر کسی در صفای افکارش باقی بماند یقیناً خوشی چون سایۀ خودش او را دنبال میکند.»

انسان یک محصول تکامل قانونی است، نه یک خلقت ساختگی و تصنعی. قانون علت و معلول در حیطۀ پوشیدۀ افکار چنان مطلق و بدون انحراف است طوری که در جهان قابل مشاهده و اشیای مادی دیده میشود. یک کرکتر نجیب و خدامانندیک چیز مرحمت یا چانس نیست، بلکه نتیجۀ طبیعی مساعی دوامدار درست فکر کردن است، و نتیجۀ گرمی داشت آمیزش دوام دار با افکار نجیبانه است. یک کرکتر فرومایه و درنده خوبه واسطۀ عین پروسه، نتیجۀ پرورش دوام دار افکار پست میباشد.

انسان به واسطۀ خودش ساخته یا شکسته میشود. وی در کارخانۀ افکارش اسلحه یی رامی سازد که به واسطۀ آن خود را نابود میکند، همچنان افزاری رامی سازد که به واسطۀ آن برای خود قصرهای بهشت، خوشی، نیرو و صلح اعمار میکند. با انتخاب افکار درست و تطبیق واقعی آنها، انسان به فرشتۀ کمال صعود میکند، و با سوی استفاده و استعمال غلط افکار، به پاینتترین سطح جانور سقوط میکند. در بین این دوافراط، کرکترهایی به درجات مختلف قرار داشته که انسان ارباب و معمار آنهاست.

از همه حقایق مقبول راجع به روح که تاحال کشف و روشن گردیده اند، هیچ کدام از این واقعیت نوید بخش و قابل اطمینانی که انسان قالب کننده کرکتر، و معمار و شکل دهنده حالت، محیط و سرنوشتش میباشد، با مسرت تر و مثر تر نیست. انسان یک موجود دارای قدرت، تعقل و محبت و حاکم بر افکارش بوده، که در هر حالت کلید آن را بدست دارد، و وسایل تغییر و بازسازی اش در خودش موجود است، هر طوری که خواسته باشد به واسطۀ آن خود را میسازد.

انسان همیشه حتی در ضعیف ترین و متروک ترین حالتش ارباب خودش است. اما در حالت ضعف و خفت ارباب احمقی است که از اداره خانوادۀ خودش عاجز است. هرگاه بر غرور و تعمق حالتش بپردازد، و در جستجوی قانونی شود که موجودیتش بر آن بنیان شده، در آن صورت اوبه ارباب عاقل و خردمندی مبدل میشود، انرژی خود را عاقلانه سوق میدهد، و افکار خود را به مسایل مثر عیار میسازد. چنین است ارباب باشعور، و تنها انسان با کشف قوانین افکار در خودش به آن نایل میآید؛ که بکلی یک موضوع تطبیقی، خود تحلیلی و تجربی میباشد.

تنها با جستجو و کاوش زیاد میتوان طلا و الماس را بدست آورد، و اگر انسان به کاوش روحش عمیقاً بپردازد، میتواند هر حقیقتی که به هستی وجودش ارتباط دارد دریابد. اگر او افکار خود را مواظبت، کنترل و تغییر دهد، و تاثیرات آنها را بالای خودش و دیگران

وبالای زندگی و ماحولش دنبال کند، با تمرین و پژوهش صبورانه، علت و نتیجه را ارتباط دهد، و با کاربردن هر تجربه اش، حتی درواقعات بسیارگذری روزمره، به حیث یک وسیله یی کسب خودشناسی که عبارت از دانستن، خرد و قدرت است، بدون تردید ثابت خواهد ساخت که سازنده کرکترش، قالب کننده زندگیش، و اعمار کننده سرنوشتش میباشد. تنها و تنها در این جهت قانون مطلق است که «جوینده یابنده است، و به کوبنده دری باز شدنی است»، زیرا تنها با حوصله مندی، مشق و تمرین، و اصرار پیگیر میتوان یک انسان به دروازه معبد دانش داخل گردد.

تأثیر تفکر بالای شرایط محیطی

ذهن یک انسان شاید به یک باغی شباهت داده شود، که شاید عاقلانه کشت و تربیه شود، یا گذاشت تا وحشی روید. در هر دو صورت حتماً حاصلی خواهد داد. اگر تخم با ثمر در آن کشت نشود، تخمهای فراوانی از گیاهان هرزه در آن خواهد ریخت و به تولید جنس خود ادامه خواهد داد.

طوری که یک باغبان زمینش را میکارد، از گیاهان هرزه آن را حفظ میکند، گلهای میوه هایی که ضرورت دارد میرویند. به عین ترتیب شاید یک انسان ذهنش را از افکار هرزه، بی ثمر و ناخالص پاک نماید، و بازرع گلهای میوه های افکار خالص، شایسته مثمره جهت کمال بپردازد. با پیروی از این پروسه، یک انسان زود یادیر در میابد که او باغبان روحش و کارگردان زندگیش میباشد. همچنان اوقوانین تفکر را در خودش کشف، و با دقت بیشتر میاندک تاچی اندازه قوه های تفکر و عوامل ذهنی در تشکل کرکترش، در رویدادهای محیطی، و سرنوشتش فعالیت دارند.

طرز تفکر و کرکتریکی اند. طوری که کرکتر میتواند تنها خود را از طریق محیط و شرایط محیطی آشکار و کشف سازد، شرایط محیطی زندگی یک انسان همواره با حالات درونی وی به صورت هماهنگ ارتباط دارد. این به معنی آن نیست که حالات بیرونی یک انسان در هر یک زمان معین دلیلی از کرکتر کلی اوست، بلکه آن حالات بیرونی با بعضی عوامل افکار حیاتی در داخل خودش آن قدر روابط نزدیک دارند که برای زمانی در انکشاف وی لازمی میباشد.

هر انسان مطابق قانون هستیش چنان هست جایی که قرار دارد؛ افکاری که اعمار کرکترش کرده او را به آنجا آورده است، و در نظم زندگیش کدام یک عنصر چانس وجود ندارد، بلکه همه نتیجه یک قانونی است که غلط بوده نمیتواند. این حقیقت در مورد آنهایی که احساس «ناهم آهنگی» با محیطش میکنند، عیناً در مورد آنهایی که با ماحول خود خوشنود و راضی اند صدق میکند.

انسان به حیث یک موجود در حال پیشرفت و تکامل، چنان هست جایی که هست شاید یادگیرد که رشد کرده میتواند؛ و درس روحانی را طوری که هر ماحول برایش مهیا میسازد میآموزد، این میگذرد و جای خود را به شرایط ماحول دیگری میدهد. انسان تا زمانی که خود را مخلوق شرایط بیرونی فکر میکند، به واسطه حوادث بیرونی در قفس شده میباشد. اما وقتی که در میابد که او یک قدرت خلاق است و بر خاک و تخمهای نهفته هستیش که از آن شرایط محیطی میروید حاکمیت داشته میتواند، در آن صورت ارباب راستین خودش میگردد.

هر کس که برای مدتی در کنترل خود و تزکیه نفس خود مشق و تمرین نموده باشد میاندک که آن شرایط محیطی از افکار میروید. زیرا وی متوجه خواهد شد که تغییر در حالات محیطیش عیناً با تغییرات ذهنیش متناسب بوده است. همچنان این یک واقعیت است وقتی که یک شخص برای علاج نواقص کرکتر خود جدیانه دست به کار میشود، او به سرعت از بین یک سلسله تغییرات میگذرد و به پیشرفت قابل ملاحظه یی نایل میشود.

روح به آن چی که مخفیانه پرورش میدهد، آن چی راکه دوست میدارد، همچنان از آن چی که میترسد جلب میشود، لهدایابه سطح رفیع آرزوهای گرامی اش صعود میکند، ویابه سطح خواسته های ناپاک خود سقوط میکند، وشرایط محیطی وسایلی اندکه روح خودش آنها را می پذیرد.

هرتخمی که در فکر کاشته شده است یا گذاشت تادر ذهن بیافتد و در آن جاریشه گیرد، حاصل خودش میدهد، زود یادیر در عمل شگوفان میشود، وثمر فرصت و ماحول خودش رابه بار می آرد. افکار خوب ثمر خوب و افکار بد ثمر می دهد.

شرایط جهان بیرونی خود را در جهان داخلی تفکر شکل میدهد، هر دو شرایط خوشایند و ناخوشایند خارجی، عواملی اند که چگونگی نهایی فرد را میسازد. انسان به حیث دروگر کشت خودش، از رنج و سعادت هر دومی آموزد.

یک شخص با پیروی از خواسته هایی درونی، آرزوها، افکاری که خودش میگذارد تا بالایش مسلط باشند (یادری خیالات هرزه و ناپاک خود می رود یا سراسر است بر شاهراه جد و جهد عالی و نیرومند قدم میگذارد)، بالاخره به ثمر و تحقق دادن آنها در حالات بیرونی زندگییش نایل میشود. قوانین رشد و تطابق در هر جا تحقق پذیراند.

یک شخص به واسطه اجبار قسمت و یا پیش آمد و تصادف به گداخانه یا زندان نمی آید، بلکه به واسطه مسیر افکار پست و خواسته های فرومایه به آن جاسر میزند. ونه یک شخص با ذهن صاف، محض به واسطه کدام فشار قوه بیرونی، دفعتابه جنایت سقوط میکند؛ افکار جنایی که از قبل به صورت مخفیانه در قلبش پرورش یافته بودند، هرآنی که فرصت یافت قوه جمع شده آن آشکار میشود. ماحول انسان را میسازد، بلکه او را به خودش نمایان میسازد. چنین شرایطی چون سقوط در بدکاری و رنجهای ناشی از آن، نمیتوان جدا از تمایلات شریرو وجود داشته باشند، یا بدون پرورش دوام دار آرزوهای پرهیزگاری به فضیلت و خوشی ارتقا نمود. لهدا، انسان به حیث ارباب و صاحب تفکر، سازنده خودش، شکل دهنده و بانی محیطش میباشد. حتی روحی که به دنیا میآید، و در هر قدم زندگییش آن ترکیباتی از شرایطی را جلب میکند که خودش نمایان میسازد، آنها انعکاساتی از صفایی و ناصفایی، توانایی و ناتوانی خودش میباشد.

انسانها به آن چی راکه آرزو دارند، بل آن چی که هستند جلب میکنند. هوا و هوس شان، تفنن و جاه طلبی شان در هر قدم خنثی کرده میشوند، ولی افکار و خواسته های درونی آنها با غذا های خودشان چه کثیف چه پاک، تغذیه میشوند. مشیت الهی که منظورها را شکل میدهد در خود ماحول دارد، فقط و فقط این خودمان هستیم. انسان تنها به واسطه خودش ولچک زده میشود؛ تفکر و عمل زندانبانان سرنوشت اند، افکار پست زندانی میکنند، همچنان افکار نجیب فرشته های آزادی بخش اند که آزاد میسازند. انسان نه آن چی که آرزو دارد و برایش دعا میکند، بل آن چی که مستحق است بدست میآرد. آرزوها و دعا هایش وقتی ارضا و برآورده میشوند که با افکار و اعمالش هماهنگ گردند.

در پرتو این حقیقت، پس معنی «مبارزه علیه حوادث محیطی» چیست؟ این به معنی آن نیست که یک شخص در مقابل یک معلول بیرونی در طغیان دوامدار باشد، در حالی که علت آن راهمیشه در دل خود پرورش و نگهداری کند. آن علت شاید شکل یک فسق شعوری یا یک ضعف غیر شعوری بگیرد؛ ولی علت آن هرچی باشد، به طور لجوجانه جد و جهد صاحبش رابه عقب می اندازد، بنابراین چاره به کار دارد.

انسانها آرزو مند به بود شرایط بیرونی خود هستند، ولی برای بهبود خودشان بی میل اند؛ بنابراین به آن منحصر میمانند. اگر یک شخص از خود کشتی خودداری نمی کند، پس هیچگاه در بر آوردن منظوری که در دل دارد باز نمی ایستد. این درباره چیزهای دینی و دنیوی نیز صدق میکند. حتی شخصی که یگانه منظورش کسب ثروت است، برای نیل به چنین هدف باید پیش از پیش آماده پرداخت قربانی باشد؛ پس آیا او برای تحقق بخشیدن یک زندگی نیرومند و اثبات چقدر باید آماده ایثار بیشتر باشد؟

به طور مثال، یک شخص فقیر و ذلیلی که بسیار مشتاق بهبود ماحولش، و آسایش خانه خود میباشد، در عین حال همواره

از کارشانه خالی میکند، و کارفرمای خود را فریب میدهد و آن را به دلیلی که مزدش کافی نیست موجه میداند. چنین یک شخصی که از اصول ابتدایی و ساده‌ی رفاه و موفقیت واقعی آگاهی ندارد، نه تنها کاملاً شایستگی برآمدن از ذلت را ندارد، بل که در واقعیت هنوز با جاه دادن و تبارز افکار نامردانه، فریبنده و تنبل، ذلت عمیق تری را به خودش جلب میکند.

مثال دیگر، یک مرد ثروتمندی که در نتیجهٔ پرخوری قربانی یک بیماری درناک و دوامدار شده است. وی به خاطرهایی از آن حاضریه پرداخت پول هنگفتی است، اما حاضریه قربانی اشتهای پرخوری اش نمی باشد. اومی خواهد در عین زمان از غذای غیر صحتی لذت برد و هم صحت داشته باشد. چنین یک شخص به کلی سزاوار صحت نیست، زیرا او هنوز اصول اولی یک زندگی صحتمند را نیاموخته است.

و باز هم مثالی از یک کارفرما، که مقررات نادرست را به خاطر جلوگیری از پرداخت مزد مقرر کارگران اتخاذ میکند، تا به این وسیله به امید منفعت بیشتر معاش کارگران خود را تنقیص دهد. چنین یک آدم شایستهٔ موفقیت نیست. وقتی که وی خود را از نظر شهرت و ثروت و رشکسته میابد، رویدادهای ماحول را ملامت قرار میدهد، ولی نمیداند که تنها خودش بانی حالت خودش میباشد.

من این سه واقعه را محض به خاطر توضیح این حقیقت که انسان عامل اصلی شرایط محیطی اش (ولویه صورت غیر شعوری) میباشد، معرفی داشتم. و لو منظور یک شخص غایب خوب باشد، با ترغیب افکار و خواهشاتی که با غایب اش هماهنگ نیست، مداوم از موفقیتش ناامید میشود. چنین واقعات به صورت نامحدود، چندین برابر و گوناگون بوده میتوانند، که به توضیح ضرورت ندارد، چنانچه اگر خواننده تصمیم گیرد، میتواند تعامل قوانین تفکر را در ذهن و زندگی خودش سراغ کند، در غیر آن صرف حقایق بیرونی به حیث یک اساس منطقی شده نمیتواند.

گرچه حالات محیطی چنان پیچیده اند، تفکر چنان ریشه عمیق دارد، و شرایط خوشی در افراد مختلف چنان وسیع اند که حالت کلی روانی یک انسان (گرچه بخودش شاید معلوم باشد) توسط شخص دیگری صرف از صورت ظاهری زندگییش قضاوت شده نمیتواند. یک شخص شاید در جهات معینی صادق باشد، با آن هم از محرومیت رنج کشد. یک شخص شاید در جهات معینی فریبکار باشد، باز هم ثروتمند باشد. اما نتیجه گیری که ورشکسته گی یک شخص خاص به خاطر صداقتش، و خوشبختی آن دیگری خاص به خاطر عدم صداقتش است، این یک قضاوت سطحیست، که گویا آن شخص متقلب همیشه و به صورت کلی فاسد، و آن آدم صادق همیشه به صورت کلی باتقواست. در پرتویک دانش عمیق و تجربهٔ وسیع تر چنین قضاوت غلط برآمده است. شاید یک شخص متقلب بعضی فضایل قابل وصفی نسبت به آن شخص دیگر داشته باشد، و یا فسق و فجور شخص صادق در آن شخص دیگر شاید وجود نداشته باشد. شخص صادق حاصل خوبی از کردار و افکار خود بر میدارد، و هم رنج و عذابی را که نتیجهٔ فسق و فجور است بالای خود میآورد. شخص متقلب به عین ترتیب حاصل رنج و خوشی خود را خود می بردارد.

این عقیده که یکی به خاطر تقوایش رنج می کشد، البته به غرور و خودبینی انسان خوشآیند است؛ اما تا که یک شخص هر فکرنا سالم، زننده و ناخالص را در ذهنش ریشه کن نسازد، و هر نوع لکه گناه را از روح خود نشوید، میتوان در موقفی باشد که بدانند و اظهار دارد که رنجهایش نتیجهٔ خوبی اوست، نه به خاطر اوصاف خرابش؛ و هنوز راه درازی در پیش روی خود میداشتند باشد، تا دریابند که قانون بزرگی که در ذهن و زندگییش اندر کار است، مطلقاً بجا و نمیتوان که خیر را به شر، و شر را به خیر نسبت داد. کسی که چنین دانش دارد، و نظری بر جهالت و کوری گذشتهٔ خود بیافکند، او خواهد دانست که زندگییش همیشه به درستی تنظیم یافته بوده است. و تمام تجربیات گذشته اش، چه خوب چه بد، مساویانه نتیجهٔ تکامل در عین حال عدم تکامل خودش بوده است.

ابداً افکار و کردار خوب نتایج خراب، و افکار و کردار خراب نتایج خوب به بار نمی آورد. به اصطلاح از جواری جز جواری و از زقوم

جززقوم نمی‌روید. انسان‌های این قانون رادرجهان طبیعی میدانند، و آن را بکار می‌برند، ولی تعداد کم مردم آن رادرجهان ذهنی و اخلاقی میدانند (گرچه عملکرد آن ساده و بدون تحریف است)، لهذا ایشان با آن تشریک مساعی نمی‌کنند.

رنج کشیدن همیشه در بعضی جهت نتیجه تفکر غلط است. این نشانه آنست که فرد با خودش، با قانون هستی اش در ناهماهنگی قرار دارد. یگانه استفاده عالی از رنج کشیدن، پاکسازی و سوزاندن تمام آن چی که بیکاره و ناخالص اندمی باشد. رنج برای کسی که پاک است متوقف می‌شود. چنانچه بابر داشتن کف روی طلا دیگرتزومی به سوختاندن آن باقی نیماند، و یک انسان کاملاً خالص و تنویر شده نمیتوان رنج کشید.

شرایط محیطی که در آن یک انسان به رنج یا خوشی مواجه می‌شود نتیجه ناهماهنگی و هماهنگی ذهن خودش می‌باشد. سعادت معیار تفکر درست است نه دارایی مادی؛ ذلت، معیار تفکر نادرست است نه ناداری مادی. یک شخص شاید منفور و ثروتمند باشد، او شاید مسعود و غریب باشد. سعادت و ثروت تنها وقتی با هم یکجا می‌شود که ثروت به صورت درست و معقول مورد استفاده قرار گیرد. و شخص غریب تنها وقتی به ذلت سقوط می‌کند که می‌پندارد نصیبش به صورت غیر عادلانه بالایش تحمیل شده است.

محتاجی و ولخرجی دو افراط ذلت اند، هر دوی آنها غیر طبیعی، و نتیجه اختلال ذهنی اند. تا که یک شخص به صورت شایسته مشروط یا تریه نگردد یک موجود خوشحال و صحتمند و موفق بوده نمیتواند. خوشی، صحت، و موفقیت نتیجه یک تطابق هماهنگی داخل با خارج، و شخص با محیطش می‌باشد.

یک شخص صرف وقتی به آدمیت آغاز می‌کند که از فغان و ناله و ناسزا گفتن دست بکشد، در عوض به جستجوی دلایل پوشیده‌یی که زندگیش را تنظیم می‌کند بپردازد. و به همان اندازه که وی ذهنش را به آن عامل تنظیم کننده وفق میدهد، اواز ملامت کردن دیگران به حیث علت حالتش دست می‌کشد، خودش را در افکار نیرومند و نجیب اعمار می‌سازد؛ و از نکوهش شرایط محیطی باز می‌ایستد، ولی آنها را برای رشد سریعتر خود، و به حیث یک وسیله کشف قوه های پوشیده و امکانات داخلی خودش مورد استفاده قرار میدهد.

قانون، نه مغشوشیت، اصل عمده در جهان است. عدالت نه بیعدالتی روح و محتوای زندگیست. نیکوکاری نه فساد قوه محرکه و شکل دهنده در حکومت معنوی جهان است. این انسان است که باید خود را راست کند تا جهان را راست یابد. و در این پروسه راست کردن، درخواهد یافت چنان که او افکارش را در برابر اشیا و دیگر مردم تغییر می‌دهد، اشیا و دیگر مردم نیز در برابر او تغییر خواهد خورد.

این واقعیت در هر شخص قابل ثبوت است، اصلی که بادر آن کاوی و خودشناسی سیستماتیک به آسانی قابل تشخیص است. یک شخص با تغییر بنیادی طرز تفکر، از تاثیر تغییر سریع آن بر شرایط مادی زندگیش متعجب خواهد شد. انسانها خیال می‌کنند که تفکر را میتوان مخفی نگهداشت، اما مخفی مانده نمی‌تواند؛ این به زودی در عادات، و عادات در حوادث ماحول متبلور می‌شوند؛ چنانچه افکار حیوانی، در عاداتهای نشه‌یی و شهوانی و بلاخره در حوادث ماحول فقر و بیماری؛ افکار ناخالص از هر نوع آن در عاداتهای ضعیف و مغشوش، و در نتیجه در ماحول تخریب کننده و خصمانه؛ افکار ترس، شک و تردید در عاداتهای ضعیف، نامردانه و دودلی و در نتیجه در حوادث و رشکستی، ناداری، و غلام صفتی؛ افکار عاطل، در عادات کثافت، فریبکاری در حوادث پلیدی و گدایی گری؛ افکار نفرت انگیز و ملامت کردن، به عادات متهم ساختن، و خشونت که بالنبویه در پیشآمدهای آسیب و اذیت؛ و افکار خود پسندی به عاداتهای نفس پرستی و بلاخره کم و بیش در حوادث اندوه بار متبلور می‌شوند.

از طرف دیگر با ترتیب افکار مقبول در عاداتهای ترحم و شفقت، که بالنبویه در رویدادهای خوش مشربی و تابناک؛ و افکار تمیز در عاداتهای اعتدال و کنترل نفسانی، که بلاخره در حوادث و ماحول آرامش و صلح آمیز؛ افکار شجیع، به خودوبه

تصمیم خودمتمکی بودن درعاداتهای مردانه، که دررویدادهای موفقیت آمیز، فراوانی و آزادی؛ افکارفعال وجدی درعادات پاکیزه گی، ابتکارومهارت، که دررویدادهای خوشایند؛ افکارلطیف وشفقانه درعاداتهای مهربانانه ونجیبانه، ودررویدادهای حفظ وبقا؛ افکاردوست داشتنی ومتواضع درعاداتهای خودگذری، که درحوادث محیطی موفقیت، وثروت مندی واقعی مجسم میشوند.

تربیت خاص تفکر به صورت پیگیرچی خوب چی خراب، بالای کرکترحوادث بیرونی بی اثر بوده نمیتواند. یک شخص به صورت مستقیم محیط بیرونی خودرابرگزیده نمیتواند، اماو میتواند افکارخودرا انتخاب کند، پس به صورت غیرمستقیم ویقینی محیط خودرا شکل میدهد.

طبیعت، هرکس رادارضای افکاری که وی بیشترترغیب میشودکمک میکند، وفرصتهای برایش عرضه خواهدشد تا افکارخوب وخراب، هردورابه بسیارسرعت به سطح بکشانند.

بگذارتا یک شخص ازافکارگنجهگاری اش دست کشد، وتمام جهان به سوش ملایم وآماده کمک خواهدشد. اورا بگذارتا افکارضعیف وبیمارابه کنارگذارد، وفرصتهای ازهردست خواهدجهیدتا درتصمیم گیریهایش کمک کند؛ اورابه تشویق افکارخوش بگذار، وهیچ تقدیردشواراورابه ذلت وخجالت خم نخواهدکرد.

جهان جام جهان نمای شماست، وترکیبات رنگارنگی که درهرلحظه پیاپی به شمارائه می شوند، تصویرهای نفیسی اندازافکارهمیشه متحرک شما.

«توان چی که خودتصمیم گیری خواهی بود؛ بگذارتا ورشکسته ارضای دروغینش رادرکلمه بی ارزش(محیط)دریابد، ولی روح آزاده آن رابه تمسخرمیگیرد. این آقای زمان، فاتح فضاست؛ این تصادف آن نیرنگ بازخودستارامیتراساند، وه ماحول جبارفرمان میدهدتاج وتختش رامیگیردوبه خودغلام می سازد. اراده انسان، این قوت نامرئی، زاده بی یک روح جاویدان، راهش رابه سوی هرهدف حتی ازبین دیوارهای سنگ خارابازمیکند، درتاخیرش بی صبری نه کن، ولی منتظرش وبدان؛ وقتی روح برخیزدوفرمان دهد، خداهاآماده اندتاطاعت کنند.»

تاثیرتفکربالای صحت وجسم

جسم درخدمت ذهن قراردارد، جسم فعالیتهای ذهن رااطاعت میکند، خواه این فعالیتها به صورت عمدی انتخاب، یابه صورت خودبه خودی ابرازداده شوند. بادستورافکارنامناسب، جسم بزودی دربیماری وفرسودگی فرومیرود. بادستورافکارمقبول وشاد، جسم بالباس شبایت وقشنگی ملبس میشود.

بیماری وصحتمندی، مانندرویدادهای محیطی درتفکرریشه دارند. افکارناخوش خودرا ازطریق یک جسم بیمارنمایان خواهندساخت. این دانسته شده که افکارترسناک به مثابه گلوله یک شخص رابه سرعت ازبین میبرد. به یقین که آنها هزارهامردم را، ولویاسرعت کمتر، به صورت مداوم ازبین برده میروند. آنهایی که درترس بیماری بسر می برندمردمی اندکه به آن مصاب میگردند. تشویش بزودی تمام جسم راروحا تضعیف نموده، وآن رابه دخول بیماری باز میگذارد. درحالی که افکارآلوده، ولواگرازنظرفزکی قابل توجه هم نباشند، بزودی سیستم عصبی راخردمی سازد. افکارنیرومند، خالص وشاد، جسم رادرنیرومندی وجذایت رشد میدهد. جسم یک عضویت ظریف وتغییرپذیراست که درمقابل افکارواکنش نشان داده ومتاثرمیشود، وعاداتهای تفکربالای جسم نتایج خودش را، خوب یاخراب، به بارخواهدآورد. انسانها تا زمانی که افکارکثیف راانتشار میدهند، آنهاهمیشه خون آلوده ومسموم خواهندداشت. ازقلب پاک یک حیات

پاکیزه و جسم پاکیزه بوجود می‌آید. از ذهن آلوده یک زندگی آلوده و یک جسم فاسد به بار می‌آید. تفکر سرچشمه عمل، زندگی، و تظاهرات است، با پاک کردن چشمه، همه اش پاک خواهد شد.

تغییر رژیم غذایی بدون تغییر افکار به یک شخص کمک نخواهد کرد. وقتی که یک شخص افکارش را پاک سازد، دیگر میلی به غذای آلوده نمی‌داشته باشد.

افکار پاکیزه عادات پاکیزه می‌سازد. به اصطلاح یک آدم (روحانی) که جان را نمیشوید، یک روحانی نیست. کسی که افکارش را نیرومند و خالص ساخته است، ضرورت ندارد تا دربارهٔ مکروب نفس نگران باشد.

اگر خواهی جسمت را به حد کمال رسانی، مواظب ذهن خود باش. اگر خواهی جسمت را تجدید کنی، ذهنت را آرایش ده. افکار عناد، حسادت، مایوسیت و دل‌سردی، سلامتی و زیبایی جسم را می‌رباید. ترش رویی یک حادثهٔ تصادفی نیست، بلکه به واسطهٔ افکار ترش ساخته می‌شود. چین و چروک‌هایی که روی رامتار ساخته، به واسطهٔ حماقت، اضطراب و غرور کشیده شده‌اند.

زنی پیره سال نود و شش ساله بی‌رامی شناسم که روی روشن و معصوم چون یک دختر جوان دارد، و مرد میانه سالی رامی شناسم که رویش با چروک‌های ناموزون کشیده شده، آن یکی نتیجهٔ مزاج مطبوع و تابناک، و آن دیگری نتیجهٔ اضطراب و ناخوشنودیست.

طوری که بدون وزیدن هوای آزاد و روشنی آفتاب یک مسکن مطبوع و سالم داشته نمی‌توانی. همچنان یک جسم نیرومند و سیمای تابناک، شاد و آرام بدون دخول آزادانهٔ افکار خوش، حسن نیت و متین توی ذهن بوده نمی‌تواند.

در رویه‌های سالخورده چین و چروک‌های اندک یکی به واسطهٔ همدردی؛ و آن دیگری به واسطهٔ افکار نیرومند و خالص، و در دیگران به واسطهٔ اشتیاق شدید نفسانی به وجود می‌آیند، که مسلماً قابل تشخیص اند. برای آنهایی که به نیکوکاری زیسته‌اند، پیری چون آفتاب نشست، آرام، صلح آمیز و دل‌پذیر است. اخیراً فیلسوفی را بر بستر مرگش دیدم، وی که جازا سالهایش پیر نبود، چون زندگی آرامش در یک حالت صلح و صفایان داد.

هیچ طبیعی مانده فکر بشاش برای از بین بردن بیماری‌های جسمانی وجود ندارد. هیچ تسلی دهنده برای ازم پاشیدن سایه‌های غم و اندوه با حسن نیت قابل مقایسه نیست. زیستن دوام دارد و افکار بدبینی، بدنیتی، بدگمانی و حسادت اسارت‌دزدان نیست که خود ساخته است. ولی همه را خوب فکر کردن، با همه خوش و خندان بودن، باشکوهیابی آموختن تا خوبی را در همه بیابد، چنین افکار متواضع مداخله‌های بهشت‌اند؛ و صلح فراوانی را برای آنهایی که همه روزه در برابر هر مخلوق با افکار صلح به سر می‌برند، به بار خواهد آورد.

تفکر و منظور

تا ارتباطی بین تفکر و منظور نباشد، کار عاقلانه بی‌انجام نمی‌گیرد. بی‌هدفی گناه است، اکثر افکار بی‌هدف چون قایقیست که بروی دریای زندگی آواره به شنا گذاشته می‌شود. و برای کسی که خواسته باشد تا قایق خود را از فاجعه و نابودی به دور راند، نباید به چنین شنایی بی‌هدف ادامه دهد.

آنهایی که کدام منظور اساسی در زندگی ندارند، به آسانی شکار پریشانیهایی ناچیز، ترسها، رنجها، و احساس اسفناکی میشوند. همهٔ اینها نشانه‌های ضعف اند، که به حیث گناهان پلان شدهٔ عمدی (ولو بایک مسیر متفاوت) به ورشکستگی، ناخوشی، و ضرر می‌انجامند، زیرا ضعف و ناتوانی در برابر یک جهان باتکامل تدریجی قدرت مند، پایداری کرده نمی‌تواند.

یک شخص باید منظور برحق و مشروع را در دل خویش درک کند و در بر آوردن آن تصمیم گیرد. وی باید این منظور را نقطه

مرکزی افکارش قرار دهد. شاید این یک شکل ایدیال معنوی رابه خودگیرد، یا نظریه ماهیتش برای زمانی یک منظور دنیوی باشد، اما هرچه که هست، او باید پیگرانه قوه های فکری خود را بالای منظوری که برای خود تعیین کرده است متمرکز سازد. او باید این منظور را یک وجیه عالی خود ساخته، و خود را برای حصول آن وقف کند. و نگذارد تا افکارش در او هام، خیال پردازیها، وهوسهای زودگذر آواره گردند. این شاهراهی است به سوی کنترل نفس و تمرکز واقعی تفکر. ولو که در برآوردن منظور خود به کرات ناکام هم شود (چنانچه برای فایق آمدن بر ضعفش یک چیز لازم نیست)، نیرویی بازیافته کرکتر مقیاس موفقیت واقعی او خواهد بود. و این یک نقطه آغاز نوی را برای قدرت و پیروزی آینده خواهد ساخت.

آنهایی که برای درک منظور بزرگ آماده نیستند، باید افکارشان را بالای انجام دادن کارهای شایسته ولو که ناچیز به نظر آید متمرکز سازد. تنهابه این طریق میتوان که افکار جمع و متمرکز گردند، عزم و انرژی انکشاف داده شود، در آن صورت هیچ چیز نیست که انجام شده نتواند.

ضعیفترین روح، ب دانستن ضعف خودش، و باور کردن به این حقیقت که «نیرومندی راتنها میتوان با سعی و تمرین انکشاف داد»، دفعتاً بر اعمال نفوذش آغاز خواهد کرد، و با سعی بلیغ، حوصله مندی، و نیرومندی فزاینده و پیهم از انکشاف کردن هرگز باز نخواهد ایستاد، و بالاخره به قوت یزدانی رشد خواهد کرد.

همان طور که جسم ضعیف میتواند به واسطه ورزش محتاطانه و حوصله مندی قوی گردد، افکار ضعیف نیز با مشق و تمرین مناسب قوی شده میتواند.

برای این که از بی هدفی وضع دست کشید، و به تفکر با منظور آغاز نمود، باید در ردیف کسان نیرومندی قرار گرفت که شکست را صرف به حیث یکی از راههای رسیدن به کامیابی میدانند، و اتمام شرایط کار میگیرند، قویاً فکر میکنند، بی هراس سعی دارند، و ماهرانه عمل میکنند.

شخصی که یک بار منظورش را درک کرد، برای نیل به آن باید ذهن را راه مستقیمی را در پیش گیرد، نه به راست نه به چپ بیند. باید به شکها و ترسها هرگز راه ندهد؛ چون آنها عناصر متلاشی کننده اند که خط مستقیم جدوجهد را درهم میشکنند، آن را منحرف، بی اثر و پیهوده میسازد. افکار شک و ترس هرگز هیچ چیز را به انجام نمیرساند و نه خواهد رساند، و همیشه به ناکامی می انجامد. وقتی که شک و ترس به درون خزید، در آن صورت منظور، انرژی، نیروی انجام دادن، و تمام افکار نیرومند از حرکت بازمی ایستند.

توانستن یا تصمیم گیری از آگاهی به این حقیقت که «ما میتوانیم» میجهد. شک و ترس از دشمنان بزرگ آگاهی اند. و کسی که آنها را تشویق کند و از بین نبرد، در هر قدم خود را عقیم میسازد.

آن که شک و ترس را فتح کرده است، بر شکست و ناکامی پیروز گشته است. هر فکرش با نیرومندی با تمام مشکلات برخوردشجاعانه و عاقلانه مینماید و بر آنها فایق میشود. منظورهایش به موقع زرع، شگوفان و بارور میشود که پیش از وقت به زمین نمی افتند.

فکری که بدون هراس با منظور متحد گردد به قوه خلاق درمی آید. کسی که این را بداند آماده است تا به یک چیز بلند تر و قویتری، نسبت به یک دسته افکار متزلزل محض و احساسات نوسانی مبدل شود. کسی که به آن عمل کند، گرداننده شعوری و عاقلانه نیروهای ذهنش میگردد.

عامل تفکدرنیل به پیروزی

تمام کامیابیها و ناکامیهای یک شخص نتیجه مستقیم افکار خودش میباشد. در یک جهان خوب منظم، از دست دادن تعادل به معنی ویرانی گلیست، مسئولیت فردی باید مطلق باشد. ضعف و نیرومندی یک شخص، صفات و ناصفای آن تنهابه خودش تعلق دارد نه به کسی دیگری؛ آنها به واسطه خودش به بار آورده شده اند، نه به واسطه کسی دیگری؛ فقط و فقط توسط خودش میتوان تغییر خورد، نه توسط کسی دیگری. حالت خودش نیز از خودش است، نه از کسی دیگری. غم و خوشی اش از درون خودش نمومی میکند. طوری که فکر میکند، چنان هست؛ طوری که اوبه فکرکردنش ادامه میدهد، چنان باقی میماند.

یک شخص توانابه یک ناتوان کمک کرده نمیتواند، تا آن ناتوان حاضربه استمداد نگیرد، و حتی سپس شخص ناتوان باید خودش را توانا گرداند. و آن نیرویی را که در دیگران تمجید میکند باید در خودش انکشاف دهد. به جز خودش هیچکس حالت او را تغییر داده نمیتواند.

معمولاً انسانها فکر میکنند و میگویند، «بسیاری انسانها برده گان انده خاطری که یکی ظالم است؛ باید ظالم را نفرین کنیم.» به هر حال، بعضیها میخواهند تا این قضاوت را معکوس کنند و میگویند، «یک شخص ظالم است به خاطری که بسیاری برده اند؛ باید برده گان را نفرین کنیم.» حقیقت اینست که ظالم و مظلوم ناآگاهانه در بقای یک دیگر با هم همکاری میکنند، ظاهرآ به یک دیگر رنج میرسانند، در حقیقت موجب رنج و عذاب خود میشوند. یک دانش کامل آن را نتیجه قانونی ضعف مظلوم و سوءاستعمال قدرت ظالم میداند؛ یک محبت کامل، آن رانجی که شامل هر دو حالت است میبیند، و هیچ کدام را محکوم نمیکند. یک شفقت کامل هر دو ظالم و مظلوم را در آغوش میگیرد.

هرکس که بر ناتوانی خویش غالب آمده است، و تمام افکار خود خواهی را از خود دور کرده است، نه به ظالم و نه به مظلوم تعلق دارد. او آزاد است.

یک شخص تنهابه واسطه بالا بردن افکارش میتواند صعود کند، به پیروزی و موفقیت برسد. او تنهابه انکار از بالا بردن افکار خود در ضعف، پستی و ذلت باقی مانده میتواند.

قبل از این که یک انسان بتواند به یک چیزی نایل آید، حتی در چیزهای دنیوی، او باید افکار خود را از سطح خواهشات نفسانی افراطی غلام صفتی بالا ببرد. شاید اوبه خاطر موفقیت خود به هیچ صورت از تمام خواهشات نفسانی و خودخواهی خویش نگذرد، ولی اقلایک قسمت آن باید قربانی شود. شخصی که تفکراولی اش افراطی و حیوانیست، نه به صورت روشن فکرونه به صورت میتودیک پلانگذاری کرده میتواند؛ او نمیتواند منابع پنهانی خود را بیابد و انکشاف دهد، و در انجام هر کارش ناکام میماند. نه مردانه و اربه کنترل افکارش میپردازد، و نه در موقفی قرار دارد تا امور را کنترل و مسئولیتهای جدی اش را متقبل شود، و نه شایستگی عمل مستقلانه دارد تا به تنهایی موضع گیری کند. ولی صرف با افکاری که انتخاب میکند محدود باقی میماند.

بدون قربانی نه پیشرفتی، نه موفقیتی بوده میتواند، و موفقیت دنیوی یک انسان به مقیاسی خواهد بود که تاجه اندازه افکار حیوانی مغشوش خویش را قربانی میکند، و ذهن خود را در انکشاف پلانش، و تقویۀ تصمیم گیری و اتکاب خودش متمرکز میسازد. هر چند افکارش را بالا میبرد، او بیشتر مردانه وار، راستکار، و پرهیزگار تر میشود، موفقیتش بزرگتر، بابرکت تر و موفقیتهایش پایدار تر خواهد بود.

جهان به آدم حریص، متقلب، و نابکار مساعدت نمیکند، گرچه در ظاهر گاهی چنین معلوم میشود. جهان به آدم صادق،

بلندنظر، وپرهیزگارکمک میکند. تمام آموزگاران بزرگ اعصارهمین چیزابه اشکال گوناگون اعلام داشته اند، و برای تحقق ودرک این حقیقت یک شخص بایدپیگیرانه به واسطه بالا بردن افکارش خودرابیشتر ویشتر نیکوکار و یا فضیلت گرداند. موفقیت‌های عقلانی نتیجه افکاریست که وقف جستجوی دانش، یازیبایی و حقیقت درزندگی و طبیعت شده اند. چنین موفقیت‌هاگامی باخودبینی وجاه طلبی شایدارتباط داشته باشند، ولی آنهانتیجه مشخصات مذکورنیستند؛ آنهامحصول طبیعی جدوجهد طولانی وپرزحمت، و نتیجه افکارخالص ومتواضع میباشند.

موفقیت‌های معنوی به کمال رسیدن آرزوهای مقدس اند. کسی که درتصور افکارنجیب وعالی ثابت قدم زندگی میکند، ویرتمام آن افکاری که خالص ومتواضع اندقایم باقی میماند، یقیناًچون آفتاب که به بالاترین نقطه آسمان ومهتاب به کاملترین قرص خودمیرسد، وی نیزبه نجیبترین ومعقول ترین کرکترمبدل، وبه یک موفق بااعتباروخجسته صعودخواهدنمود.

هنوع موفقیت، نشان عالی جدوجهد، وتاج سرتفکراست. یک شخص به واسطه کنترل برنفس، تصمیم گیری، صفایی، نیکوکاری، وفکر نیک هدایت شده صعودمیکند. یک شخص باتفکر حیوانی، تن آسایی، آلوده، فاسدومغشوش سقوط میکند.

یک شخص دردنیاشایدبه موفقیت عالی نایل آید، وحتی درقلمرومعنوی به مقام رفیع برسد، ولی به واسطه افکار تکبر، خودخواهی وفسادکه بروی مسلط میشوند، دوباره به ضعف وذلت سقوط کند. پیروزیهایی که به واسطه تفکردرست بدست آمده، تنهابه واسطه مواظبت آنهاحفظ شده میتواند. بسیاری مردم وقتی که موفقیت شان یقینی گردیداز آن دست کشیده، بزودی دوباره به ناکامی سقوط میکنند.

تمام موفقیتها، چی درجهان تجارت، چی عقلانی یا معنوی، صریحاًنتیجه تفکرهدایت شده اند، تابع عین قانون وعین روش یامتودمیباشد؛ یگانه فرق درنیل به منظوراست. کسب موفقیت کمتقریبانی کمتر، وآن که خواهان موفقیت بیشتراست قربانی بیشتربایدپرداخت. نیل به عالی ترین هدف مستلزم بزرگترین قربانیست.

رویاها و آرمانها

خیال پرستان ناجیان جهان اند. طوری که جهان مشهودوقابل رویت توسط علل نامرئی حفظ ودوام داده میشود، به همین ترتیب انسانهاباتمام رنجهاوخطاهاوکارهای پست وکثیف شان، به واسطه رویاهای مقبول خیال پرستان گوشه نشین شان رشد داده شده اند. بشریت، خیالپرستان خودرافراموش کرده نمیتواند، ونمی گذاردتاآرمانهایی شان پژمرده وازبین روند، وآنهاراباخوددارد، روزی آنهارابه حیث واقعیتهاخواهنددیدوخواهنددانست.

کمپوزر، بت تراش، نقاش، شاعر، پیامبر، حکیم، تمام شان سازندگان دنیای دیگرومعماران بهشت اند. جهان به خاطروجود آنها مقبول است. بدون آنها بشریت رنجبرازبین میرفت. کسی که یک رویایی مقبول ویک آرمان عالی رادردل می پروراند، روزی آن راتحقق خواهدداد. کولمبس رویایی یک جهان دیگرادرسر می پرورانید، وآن راکشف کرد. کوپرنیکوس یک رویایی تعدددنیاهایک جهان وسیعترادرسر می پرورانید، وآن رانشان داد. (بودا) رویایی یک جهان روحانی زیبای بیداغ وآرامش کامل میدید، ودرآن داخل شد.

رویاوآرمانهایی خودراگرامی دار. سازوآهنگی که دردلت میجنبید، زیبایی که درذهنت ساخته میشود، دلپذیری که خالص ترین افکارترامزین میسازدتقدیرکن. زیراازآنها تمام شرایط دلپسندوماحول بهشتی خواهدروید. اگر به آنها صادق باقی بمانی، درنهایت جهانت اعمارخواهدشد.

طلبیدن بدست آوردن است، آرزوکردن نایل آمدن است. آیاپست ترین خواسته های انسان بایستی به کامل ترین حدلذت وارضایش رسید، ولی خالصترین آرزوهایش به خاطر فقدان مواظبت بایدفاقه کشید؟ قانون چنین نیست. چنین یک حالت هیچ گاه بوده نمیتواند، «طلب کن و به دست آر.»

رویاهای عالی رادر خواب دیده باش، وطوری که خوابش می بینی، چنان خواهی شد. رویای توعده از آن چیست که روزی خواهی بود؛ ایدیال توپیشگویی از آن چیست که بالاخره آشکار خواهی ساخت.

بزرگترین موفقیت دراول، و برای مدتی یک رویا بود. بلوط درجوش خوابیده؛ و پرند در تخمش انتظار میکشد؛ و درعالتیرین رویای روح یک فرشته بی درحال جنبیدن از خواب است. رویاها چون نبات جوانه های از واقعیتها اند.

شرایط محیطی توشاید نامساعد باشد، ولی اگر ایدیالی رادرک کنی و دربر آوردن آن جدوجهد نمایی آن شرایط برای دیرزمانی چنان نخواهند ماند. تو اگر می جویی و نمی جویی به آن نمیرسی.

اینجاست سرگذشت یک جوان غربت زده ورنجیده بی که ساعتی درازی در یک کارخانه مفلوک و ناسالم؛ بدون مکتب، وفاقد تمام هنرهای فرهنگی محصور مانده است؛ ولی اوروپایی چیزهای بهتری رامی بیند، اودر فکر تعقل، تهذیب، زیبایی، وفیض است. اودرباره انکشاف ذهنی، و شرایط مطلوب زندگی فکر میکند. رویایی یک آزادی و دید وسیع فراگیرش میشود. ناراحتی اش وی رابه عملی ترغیب میکند تا تمام وقت اضافی و وسایل و لوکوچک خود را برای انکشاف نیروها، و منابع پوشیده اش بکار اندازد. به بسیار زودی ذهنش چنان تغییر میخورد که کارخانه اورا دیگر باز داشته نمی تواند. و چنان با ذهنیتش ناهمآهنگ گشته است که چون لباسی از زندگیش بدر می شود، و آن را بارش در فرصتهای که با حیطه نیروهای درحال انکشافش وفق دارد، برای همیشه ترک میگوید. سالهای بعد ما این نوجوان را چون یک مرد کاملاً رشد یافته می بینیم. ما اورا صاحب نیروهایی مسلم ذهنی که بانفوذ و قدرت نابرابر سراسری جهان برخورد می کند میابیم. او جلومسئولیت های عظیم را در دست میگیرد، سخنرانی میکند، و عجب! که زندگیا تغییر مییابند. مردان و زنان به حرفهایش علاقه میگیرند، و کرکتهای خود را دوباره شکل میدهند، و او چون آفتاب به یک مرکز ثابت و درخشان در میآید که بدورش سرنوشت های بی حساب دور میخورند. اوروپای نوجوانی اش را تحقق بخشیده است. او با ایدیالش یکی شده است.

توای خواننده نوجوان نیز، رویایی قلبیت (نه آرزوی بی ارزش) را تحقق خواهی داد، خواه این رویای پست، و یا مقبول باشد، و یا ترکیبی از هر دو. زیرا تو مخفیانه به آن طرفی که از همه بیشتر علاقمند هستی متمایل خواهی بود. نتایج افکار تو به دستهای گذشته خواهد شد؛ آن چی میجویی خواهی یافت؛ نه زیاد، نه کم. یا در محیطی و لوهر چه باشد میافتی و در آن باقی می مانی، یا با افکار تو، بارویایت، ایدیالت از آن برمی خیزی. یا چنان خرد خواهی شد چون خواهشات کنترل کننده تو؛ و چنان بزرگ خواهی شد چون آرزوی عمده ات. به قول مقبول Stanton Kirkham Davis «تو شاید در حساب و کتاب داری خود باشی، و بزودی از دروازه بی قدم بیرون خواهی نهاد که تا حال برای تو مانع بی در راه ایدیالت معلوم میشد، هنوز با قلم عقب گوشت، و با انگشتان پر رنگت، خود را در پیشروی شنوندگانی خواهی یافت، و سپس در آنجاسیلی از آرزوهای جاری خواهد شد. توشاید اطرافی بچه گوسفند چران، و حیرت زده بادهن باز به سویی شهر آواره خواهی بود، تحت رهنمایی جسورانه روح تو به سوی کارگاه استاد ی براه افتی، و بعد از یک وقت او خواهد گفت، من از این بیشتر چیزی ندارم تا به تو یاد دهم. و تو که حین راندن گوسفندان رویای چیزهای بزرگی رامی دیدی، حالا خودت استاد شده بی. تو باید رنده واره رابه زمین گذاری، تا مسئولیت بازسازی جهان را خود بدست گیری.»

انسانهای بی فکر، جاهل، و تنبل تنهابه نتایج ظاهری اشیامی بینند، نه به ماهیت خود اشیایطوری که هستند. گپ از طالع، از قسمت، و چانس میزنند. با دیدن یک شخص ثروتمند، آنها میگویند «چقدر خوش طالع است!» با دیدن آن دیگری که عاقل است، فریاد میزنند که «چقدر به او احسان عالی شده است!» و با دیدن کرکتر روحانی و بانفوذ، میگویند «چقدر چانس به

اویاری کرده است!» آنها رنجه‌ها و ناکامی‌ها و جدوجهدهای داوطلبانه این اشخاص را برای کسب تجربه‌شان نادیده میگیرند؛ از قربانی ها و کوششهایی بیهراس‌شان، از ایمان خلل‌ناپذیرشان که بر مشکلات ظاهری فایز شدن نیست، که رویای قلبی‌شان تحقق بخشد نیست، واقف نیستند. آنها به جز روشنی و خوشی که آن را «اقبال» مینامند، از تاریکی، و جگرخونی آگاهی ندارند. به جزد هدف خوشایندی که آن را «طالع» میگویند، منزل طولانی و دشوار رانمی بینند. پروسه رانمیدانند، اما صرف نتیجه را حس میکنند و آن را «چانس» میگویند.

در همه امور انسانی مساعی و نتایج وجود دارند، قوت جدوجهد مقیاس نتیجه است، نه چانس. استعدادها، نیرومندیها، دارایی‌های مادی، عقلانی و معنوی ثمر جدوجهداند؛ آنها عبارت اند از افکار انجام یافته، منظوره‌های برآورده شده، رویاهای تحقق یافته. با رویایی که در ذهنت تجلیل میکنی، وایدیایی که در قلبت جلوس میدهی، همان طور زندگی‌ت را اعمار خواهی کرد، چنین خواهی بود.

آرامش و متانت

آرامش ذهنی یکی از جواهر مقبول خرد است. این نتیجه سعی طولانی و صبورانه کنترل بر نفس است. وجود آن در یک شخص نشانه بی‌ازپختگی تجربه، و بیش از یک دانش معمولی قوانین و وظایف تفکر است.

یک شخص به مقیاسی که خود را به حیث یک موجود متفکر تکامل یافته می‌شناسد، آرام و متین میشود. زیرا چنین دانش، شناخت دیگر هارابه حیث نتیجه تفکر لازمی می‌سازد، و هرچند که وی یک درک درست را انکشاف دهد و روابط داخلی اش را بنا بر علت و نتیجه روشن‌تر ببیند، او از نق زدن، تشویش، و اندوه بازمی‌ایستد، و باوقار، متین و آرام باقی میماند. آدم آرام آموخته است که چطور بر خود حاکم باشد، میداند که چطور خود را با دیگران سازش دهد. و دیگران به نوبه خود به قوت معنوی او احترام میگذارند، و احساس میکنند تا از وی بیاموزند و به او اعتماد کنند. هر قدر یک شخص آرام تر شده میرود، به همان اندازه موفقیتش، نفوذش، قدرتش برای خوبی بزرگ‌تر میگردد. حتی سوداگر عادی درخواهید یافت که با انکشاف دادن کنترل بر خود و با ملایمت، تجارتش موفق‌تر میشود. زیرا مردم همیشه معامله را به کسی که سلوکش قوی‌آملایم و متین است ترجیح خواهند داد.

شخص قوی و آرام همیشه محبوب و محترم است. او چون درخت سایه دارد و بیابان خشک، یا صخره پناگاه در حین یک طوفان است «کی یک قلب آرام، یک خوش طبعی، و حیات متوازن را دوست ندارد؟» برای آنها که دارای چنین صفات اند و روزبارانی یا آفتابی، یا که چی تغییراتی واقع میشوند و فرقی نمی‌کند، زیرا اوشان همیشه شیرین، آرام و ساکت اند. آن وقار مطبوع کرکتر که ما آن را آرامش مینامیم، آخرین درس کلتور، شگوفانی زندگی، و میوه روح است. چون خردگرا نبها، مرغوب تر از طلاست. تپ و تلاش محض برای کسب پول در برابر آرامش زندگی چقدر بی اهمیت و بی ارزش معلوم میشود، زندگی که در زیر امواج دریای حقیقت، ماورای دسترسی توفانها در آرامش ابدی مسکون است.

«چقدر مردم را میدانیم که حیات‌شان را تلخ می‌سازند، آنها بی که همه آنچه شیرین و مقبول اند به واسطه مزاجهای انفلاقی بر باد میکنند، آنها بی که متانت کرکترشان را خراب و خون‌شان را فاسد می‌سازند. این یک سوالیست که آیاتعداد زیاد مردم بنا بر نداشتن کنترل بر خود، زندگی‌شان را تباه نمیکند و به خوشی خود آسیبی نمی‌رسانند. و مادر زندگی با چقدر مردم معدودی که خوب متوازن اند، دارای متانت مطبوع که صفت ممیزه کرکتر تکامل یافته است بر میخوریم!»

بلی، بنی بشر با هیجانات کنترل نشده به طغیان می‌آیند، با غصه غیر قابل اداره آشوبگر، در اثر تشویش و شک

منفجر میشوند. تنها آدم هوشیار و عاقل، تنها کسی که افکارش کنترل و تصفیه شده است، بادهای و طوفانهای روح به وی اطاعت میکنند. روحهای توفانی متلاطم، شهادت هر جایی که باشید و تحت هر شرایطی که زندگی میکنید، این را بدان — درد ریای زندگی جزایر کوچک مرحمت لبخند میزنند، و ساحل آفتابی ایدیال شما به آمدن تان انتظار میکشد. دست خود را بالای جلو افکارت محکم نگهدار، در قایق روح فرمانداری غنوده است، به جز خواب کاری ندارد، بیدارش کن. به خود کنترل داشتن قوت است، راست فکر کردن مهارت، متانت قدرت است. به قلبت بگو «آرام، خاموش باش!»

As A Man Thinketh

James Allen

1992 Barnes & Noble Books

نتیجه گیری:

طوری که یک انسان فکر میکند، به حیث یک رساله کوچک حاوی مطلب عمده میباشد که انسان سازنده خود است. این طرز تفکر است که شخصیت و کرکتر انسان را میسازد، سلوک و گرایش وی را تعیین میکند، در نهایت ماحول و جهان بیرونی اش را سروسامان میدهد. طرز تفکر مشخصات فردی و اجتماعی اند که انسانها را به حیث افراد و اجتماعات بخصوص از هم دیگر متمایز میسازد. همان طور که جسم بر مغزی یعنی دستگاه تفکر تاثیر دارد، طرز تفکر یا ذهنیت بر فعالیتهای مغز و جسم نیز اثر متقابل دارد. گرچه عملیه تفکر و وظیفه فزیالوژیکی مغز است، اما چگونگی تفکر به عوامل بیرونی (اجتماعی، کلتوری، اقتصادی، و سیاسی) ارتباط دارد. تلقینات والدین، عقاید حاکم بر جامعه، و کیفیت تعلیمی طرز تفکر او را شکل میدهد. چنین اثرات در ذهن طفل چون خالکوبی دائمی باقی میماند و جزء کرکترش میگردد. یعنی یک طفل در یک جهان از قبل ساخته شده به وجود میآید و در آن قالب میشود. تخمهای خوب و بد در ذهن یک شخص از آوان طفولیت پیش از پیش کاشته شده در آن ریشه گرفته و به ثمر رسیده اند. لهذا شکستن قالب و تصفیه گیاهان هرزه سوال اساسیست تا یک انسان خودش باغبان ذهن خود و حاکم سرنوشت خود شود. برای شکستن قالب ذهنیش انسان نیاز به سعی شعوری و ارادی دارد تا خود و جهان خود را بشناسد. باز هم سوال در اینجاست که دانش خود شناسی و جهان بینی به کی میسر بوده میتواند، در غیر آن چی چیز باعث خواهد شد تا یک شخص به کسب چنین دانش اراده کند. آیا در جهانی که مملو از تضادها، عقاید متخاصم که صحنه های زنده خشونت، و عوام فریبیهای لیدران سیاسی و مذهبی روند تاریخی و حوادث روزمره عصر ما گذشته چطور میتوان در چنین یک جهان پر آشوب به قلب ساکت و آرام زندگی کرد. از نظر جیمزالن یک جواب پیشنهاد شده است، و آن اینکه هر کس اگر خواسته باشد با وجود همه عوامل ناگوار جهان بیرونی و تحت هر نوع شرایطی که به بار آمده است میتواند بر جهان داخلی یعنی طرز تفکر خود کنترل داشته باشد. هیچ چیز نمیتواند تا او را از نیت خوب، دلسوزی و شفقت در برابر همه نوع خود، سادگی، صفایی وجدان، منظورهایی عالی اش باز دارد.

«نگارنده»

چطور فکر میکنیم

«انسان یک حیوان متفکر است» که یک وصف بالخاصه انسان است. وپروسه فکرکردن درقدم اول به مغز سالم ووظایف نورمال آن مربوط است «فکر سالم در بدن سالم».

واژه اصطلاحی تفکر یعنی هر چیزی که در ذهن ما خطور میکند، چیزی را که فکرمی کنیم به نحوی از آن شی آگاهی داشته میباشیم. یابہ چیزی که فکرمیکنیم به صورت مستقیم آن رانمی بینیم، نه میشنویم، نه بو، و نه چشیده ایم.(صرف فکرش میکنیم)

حالت دیگر فکرکردن آنست که محدود به عقایدی که مبنی بر بعضی شواهد و دلایل باشد. در بعضی موارد اساساً برای پذیرفتن یک عقیده دلایلی که آن را تأیید کند کمتر و یاهیچ جستجو نمیشود، چنین افکاریک شگوفائی احساس اند، هدف آنها بالا بردن عاطفه و احساسات میباشد. در موارد دیگر برای تأیید یک عقیده عمداً دلایلی را جستجو و بررسی میکنیم، که آن را غور و تعمق گویند، و این یگانه تفکر است که ارزش واقعی آموزشی داشته و اصل موضوع چگونگی تفکر را تشکیل میدهد.

اثرات یک عقیده بالای دیگر عقاید و سلوک شاید آن قدر مهم باشد که انسانها مجبور شوند تا اساسات یاد لایل عقیده شان و نتایج منطقی آنها را مورد ارزیابی قرار دهند، یعنی بالایش غور کنند. زمانی انسانها فکرمیکردند که زمین هموار و مسطح بود تا کولمبوس فکر کرد که زمین کروی است. مردم اندیشه قدیم را بنا بر نداشتن انرژی و یاجرات سوال کردن به حیث یک عقیده قبول شده دوام میدادند. اندیشه کولمبوس یک نتیجه گیری مدلل بود، چون وی بدون هراس نظر مروج وقت را قبول نداشت. ارزیابی فعال، پیگیر و محتاطانه هر عقیده یادانش فرضی، در پرتو اساساتی که آن را تأیید میکند، و نتیجه گیریهای متعاقب آن، تشکیل دهنده تفکر با تعمق میباشد.

در تفکر، قابلیت خاصی که به واسطه آن یک چیز دلالت به چیزی دیگری کند، و بنا بر آن حقیقت تضمین شده یی یکی، مارابه باور کردن دیگری بکشاند، عامل مرکزی تمام تفکر و دقیقانه یا عقلانی میباشد. یعنی اصلی که یک واقعیت یا حادثه مارابه عقیده چیزی دیگری رهنمایی کند.

عناصر تعمق یا تأمل، در قدم اول عبارت اند از یک حالت حیرت، دودلی و شک؛ و یک اقدام پژوهش یا بررسی در جهت روشنی انداختن بیشتر بر حقایق، به منظور تأیید یا تردید عقیده اظهار شده میباشد. در قدم دوم برای حل یک مشکل، طرح کردن پلانیست تا از بعضی تیوریهایی که دلالت بر مشخصات سوال مدنظر کند، در حل نظریه پیشنهاد شده یا فرضیه از آنها کار گرفت. تجارب گذشته، و دانش قبلی که اگر شخص به حالت مشابه آشنایی داشته و با آن به عین شکل برخورد کرده باشد، در آن صورت پیشنهاد مفیدی از آن به میان خواهد آمد. شواهد بیشتر، پیشنهاد را انکشاف میدهد که معقولیت و نامعقولیت آن آشکار خواهد شد. فرق بین تفکر خوب و خراب همین چیز است. آسانترین طریق، پذیرفتن هر پیشنهادیست که باور کردنی معلوم میشود و باعث ناراحتی ذهنی نگردد. تفکر هوشمندانه همیشه کم و بیش تکلیف آوار است، چون عطالت فکری را برهم میزنند. خلاصه که تعمق به معنی به تاخیر انداختن قضاوت و بررسی بیشتر یک فرضیه است، و این خود دردناک است. خواهیم دید که عامل بسیار مهم در تربیه عاداتی خوب ذهنی به تاخیر انداختن نتیجه گیری، و بکار بردن طرق مختلف پژوهش برای رد نظر اولیست. ادامه دادن به شک و پژوهش برای تفکر اساسیست.

ضرورت برای تربیه تفکر:

سوالی که چقدر تفکر مهم است، جوابش بر ضرورت تربیه تفکر روشنی خواهد داد. عمیقانه فکر کردن یا تأمل یگانه طریقه می باشد که میتوان از واکنش آنی (هیجانی) محض، و یا از عادت جاریه (معمول) رهایی یافت. موجودی که استعداد تفکر را ندارد تنها به واسطه غریز و رغبت ذاتی تحریک میشود، آن را طبیعت کورکورانه اعمال حیوانی مینامیم. چنین موجود، عاقبت و نتیجه گیری عمل و سلوک خود را پیش بینی کرده نمیتواند.

یک موجود متفکر میتواند بر اساس حوادث غیبی و آینده که از آنها به صورت غیر مستقیم آگاهی دارد طبق آن عمل میکند. مثلاً یک حیوان بدون تفکر حین وقوع بارش فوراً به غار خود میرود که یک عمل تحریک شده آنی غریزوی می باشد. یک موجود متفکر با درک واقعیت های معین علایم بارش احتمالی را پیش بینی کرده، در پرتو آن پیش از پیش تدبیر خود را می گیرد. برای موجودی که فکر میکند اشیای معین ریکاردهای اند که از گذشته ها حکایت میکنند و فلاسفه آن را بنام زبان یا کتاب طبیعت یاد کرده است، چون فوسیلها که بیانگر تاریخ قدیم زمین است و از آینده آنها نیز پیش بینی میکند. طوری که از موقف موجود اجسام سماوی، میتوان خسوف و کسوف را پیشگویی نمود. تمام پیش بینیها، پلان گذاری، سنجش و محاسبه عاقلانه وابسته برفهم و دانش است. انسان به واسطه تفکر خود نیز میتواند علایم و وسایل مصنوعی را انکشاف دهد تا پیش از پیش او را از عواقب خطرناک و طرق جلوگیری آنها با خبر سازد. وصفی که بین انسان بدوی و حیوان درنده؛ بین انسان متمدن و انسان بدوی فرق میگذارد. انسان بدوی شاید از بعضی علایم برای پیش بینی خطر آینده کار گیرد، ولی انسان متمدن آنها را میسازد، چنانچه تمام آلات مصنوعی به خاطر کشف و نشان دادن حوادث پوشیده، غایب، و محتمل به صورت عمدی اختراع، اعمار، تعدیل و از آنها کار میگیرد.

این ارزشهای مختلف قدرت تفکر شاید در گفته John Stuart Mill چنین خلاصه شود «استنتاج وظیفه بزرگ زندگیست، هر کس هر روز، هر ساعت و هر لحظه به دانستن حقایقی که مستقیماً ندیده اند، نه تنها به منظور ذخیره دانش، بلکه به خاطر آنکه خود حقایق به منافع یابیش هایش مهم اند ضرورت دارند. وظیفه ماهرین مختلف چون قاضی، قوماندان نظامی، خلبان، طبیب و غیره فقط اینست تا بر روی شواهد قضاوت و مطابق آن عمل کنند. عمل خوب یا خراب آنها به قضاوت و نتیجه گیری درست یا غلط شان مربوط می باشد. استنتاج یگانه شغل یا وظیفه ذهن است که هرگز از مشغولیت آن باز نمی ایستد.»

چنین یک وظیفه (استنتاج) باید برای ذهن قابل قبول و قناعت بخش باشد، و باید دریکی ذهنی که لوس نشده است، در هر موقع مناسب به عمل آید. چون این یک وظیفه استنتاج است تا بر اساس شواهد، به صورت غیر مستقیم به یک عقیده رسید، وظیفه که میتواند به خطا و یا درستی رود، لهذا به مراقبت و تربیت ضرورت دارد.

John Locke (1632- 1704) اهمیت تفکر برای زندگی و ضرورت تربیه آن را چنین ارزیابی میکند «هیچ کس هرگز درباره هیچ چیز تصمیم نمیگیرد مگر بر اساس یک نظری که برای دلیل عملش کومک کند، هر چند استعداد فکری خود را بکاربرد، فهمش در پرتو معلومات خوب یا خراب به صورت دوام دار سوق داده میشود؛ و در پرتو آن، تمام نیروهای وظیفوی اش درست یا غلط رهنمایی میشوند. معابد تصورات مقدس خودش دارند، مامی بینیم که چقدر بر قسمت اعظم بشریت همیشه نفوذ داشته اند. امارد حقیقت اندیشه ها و تصورات در ذهن انسانها نیروهای نامرئی اند که به صورت پیگیرانه بر آنها حکومت میکنند، و به طور عموم همه حاضر به اطاعت اینها اند. لهذا فوق العاده مهم است که باید از فهم و درک مواظبت زیاد بعمل آید، تا آن را در جستجوی دانش و در قضاوتها به درستی به کاربرد.»

درحالی که قدرت تفکرمارا از قید غریزه، میل و رغبت ذاتی، وعادت جاریه آزاد میسازد، همچنان امکان و فرصت خطا و اشتباه را نیز با خود دارد. قدرت تفکرمارا از حیوان درنده بالامی برد، و یا از حیوانی که منحصر به غریزه ذاتی اش می باشد دور شکسته ترمیسازد.

تمایلات به صورت دوامدار تنظیم بکار دارد. حالات عادی زندگی، چپ طبیعی و چپ اجتماعی، تایک حدی شرایط لازمی را برای تنظیم کردن وظایف نتیجه گیری مهیا میسازد. چون تفکرشایسته اثراتی بر خود زندگی دارد، لهذا ضروریات زندگی، و شرایط اصلی اجتماعی باید به صورت درست درک شوند. اما مؤثریت این تربیه بادیسلین حدود معین دارد و خارج از آن مارا کو مک نمیکند. وقتی که نتیجه گیری اثرات مستقیم و ارزشمند بالایی مصونیت، و رفاه زندگی نداشته باشد، بر پذیرفتن عقاید غلط ممانعت های طبیعی وجودی نمیداشته باشد. شاید نتیجه گیری ها به واسطه یک حقیقت جزئی صرف به خاطر پیشنهادهای روشن و دلچسپ به عمل آید؛ شاید یک تراکم بزرگ شواهد و معلومات بنابر مخالفت رواج های جاریه نتواند تایک نتیجه گیری مناسبی را ارائه کند.

یک شخص بدون تربیه فکری، یک ساده لوح بدویست که فرق بین نتیجه گیری واهی و معقول کرده نمیتواند، نه ذکاوت طبیعی برای اشاعه غلط، و نه تجربه بزرگ ولی تربیه ناشده در برابر عقاید غلط متراکم و تثبیت شده مانعه شده میتواند. عقاید غلط شاید یکی دیگری را تقویه کند، و حتی یک پارچه بزرگتر و محکمتری از تصور غلط را بافند، و به همه خرافات ارزش داده شود، درحالی که به حوادث مهم طبیعی اعتنائی نه شود. تنها با تنظیم سیستماتیک شرایطی که تحت آن مشاهدات صورت میگیرد و بادیسلین شدید عادات های پذیرش نظریات، میتوان بین عقاید معقول و نامعقول تصمیم گرفت. استنتاج علمی به واسطه کدام بهبود در تیزی حواس جاگزین عادات های نتیجه گیری خرافاتی نمی شود، بلکه این نتیجه تنظیم حالاتی می باشد که تحت آن مشاهده و استنتاج صورت میگیرد.

علل عمومی که ذهن را به طرف تفکر غلط میبرد، Francis Bacon آنها را تحت عنوان تمثالها (بت ها) به چهار صنف جدا نموده است: ۱- قبیله، و سوسه یا اغوا شدن به عقاید غلط، که ریشه آن در طبیعت انسان وجود دارد، ۲- بازار، عقایدی که از آمیزش و لسان بوجود می آیند، ۳- مغاره یا خلوتگاه، عقایدی که به خاطر علل ویژه یی که مربوط به یک فرد بخصوص میباشند، ۴- تیاتر، عقایدی اند که منشاء آنها در سبک یا جریان عمومی یک مرحله قرار دارد. از نظر (لاک) طرق مختلفی که در آنها تفکر به خطا می رود: ۱- آنهایی که به ندرت از دلیل و برهان کار میگیرند، ولی مطابق به پیروی از دیگران، چون والدین، همسایه گان، ملاها و کسانی که به اوشان عقیده دارند، فکر و عمل میکنند، و به خود زحمت بازجویی و فکر کردن نمیدهند. ۲- آنهایی که عوض دلیل، تمایلات قوی خود را بکار میبرند، نه از استدلال خود کار میگیرند و نه به استدلال دیگران گوش میدهند، مگر که به مزاج، نفع یا پارتی خودشان برابر باشند. ۳- نوع سوم آنهایی اند که صمیمانه از تعقل پیروی میکنند، ولی آنها با یک قسم مردم گپ میزنند، یک قسم کتابها میخوانند، یک قسم نظریات میشنوند. ارتباطات و مکاتبات با نویسندگان شناخته شده محدود دارند، ولی جسارت بر آمدن به بحر بزرگ دانش ندارند. انسانهایی که اصلاً دارای اجزای طبیعی مساوی اند، بالاخره به مخزن متفاوت دانش و حقیقت میرسند، به گفته لاک، «از آنجایی که تمام مغایرتهای در بین شان، بنابر وسعت نظرهای مختلفی اند که به فهم شان داده شده، تاد آن مرتب گردند، زیرا که جمع آوری معلومات و مجهز ساختن کله های شان باندیشه ها و نظریات و مشاهدات میباشند، تا بر روی آن اذهان شان را بکار گمارند.»

درباره تاثیر اصول جزمی، لاک درجایی دیگر مینویسد «حرمتی که باین دکترین توأم میگردد چنان بزرگ، و مرجع آنها بر همه مراجع دیگر چنان بر تراست، که نه تنها گواهی دیگر مردم، بلکه مدرک عقلانی خود ماکه اگر باین دستورات مستقر در تضاد باشد رد میگردد. هیچ چیز معمولتر از این نیست، تلقیناتی که از طرف والدین، پرستاران، یاکسان دور و پیشش

دراذهان و ادراک زودباور اطفال داخل میگردند، بالاخره در آنجابه واسطه آموزش و رسوم متمادی چنان میخکوب میشوند که کشیدن دوباره آنها ناممکن میگردد. زیرا انسانهای بالغ بعد از تعمق بر نظریات شان در میابند که این نوع نظریات در ذهن شان چون خاطرات کهنه شان چنان قدیمی اند که علت و منشاء آن را فراموش کرده اند، و برایشان به حیث یک حقیقت محترم و مقدس بی چون و چرادر می آیند که قابل لمس و سوال نمیباشند.»

نزدیک به آنها، مردم تنگ نظری اند که برداشتهای شان در یک قالب ریخته، و صرف به اندازه یک فرضیه مورد قبول ساخته میشوند. از نظر (لاک) چنین مردم در حالی که از واقعیتهای و شواهد موجود انکار نمی کنند، ولی بنابر عقاید تشبیه شده در ذهن شان به آنها قانع نمیشوند.

گروپ دیگر، مردمی اند با تمایلات شدید (آزمندی)، که اگر یک طرف شان پول و طرف دیگر احتمالات زیاد منطقی قرارداد شده، ذهن مادی پرست شان چون دیوار کلوخی در مقابل قوی ترین صدای طبل منطق مقاومت کرده طرف پول را خواهند گرفت.

بالاخره آنهایی که وابستگی به مرجع معتبر دیگران دارند، چون تسلیم شدن به نظریات معمول رفیقان یا حزب، همسایه یا مملکت، طریقه یی غلط دیگر تفکر نیست که مردم رانسبت به همه بیشتر در جهالت و با عقاید غلط نگاه میدارند. علل عاداتهای خراب ذهنی چنانی که اجتماعی اند ذاتی نیز میباشند. هر دو (بیکن) و (لاک) بنابر شواهد نشان داده اند که منشأ عقیده غلط در تمایلات طبیعی فرد (چون نتیجه گیری عجولانه) قرارداد، شرایط اجتماعی آن را تحریک میکند. تعلیم نه تنها که فرد را در مقابل تمایلات نادرست ذاتی ذهن خودش حفاظت میکند، بلکه درازبین بردن و از نظر انداختن عقاید غلط و تعصباتی که قرنهای متراکم شده اند نیز کمک میکند. وقتی که زندگی اجتماعی به صورت عموم معقولتر، بیشتر با عقاید منطقی مشبوع، و توسط مرجع سخت گیر و رغبت کور کورانه ذاتی کمتر وادار شده باشد، شاید موسسات تعلیمی نسبت به امروز بیشتر مثبت و تعمیری گردند، زیرا آنها در هم آهنگی با نفوذ تربیتی و تعلیمی حاکم بر محیط اجتماعی، بالای عاداتهای تفکر و عقیده یک فرد مؤثر واقع خواهد شد.

بکار بردن تفکر به معنی اصلیش استنتاج است که به واسطه آن یک چیز ما را به طرف ایده، و اعتقاد بر چیز دیگری می برد. این جهشی است تا ماورای آن چی که به یقین دانسته و قبول کرده ایم گام برداریم. برداشتن چنین گام به یک چیز نامعلوم، ایجاب میکند تا دقت کافی به شرایطی که در آن جهش فکری صورت میگیرد میبذول داریم، تا احتمال خطر برداشتن قدم غلط را کمتر و احتمال فرود آمدن (استنتاج) درست را بیشتر ساخته باشیم. ثبوت یک چیز به تجربه و آزمایش تعلق دارد. صحت بودن هیچ یک از استنتاج خاص تا آزمایش نه گردد مفید واقع نمیشود. آنچه مهم است که هراستنتاج باید یک استنتاج آزموده باشد؛ یعنی ما باید بین عقایدی که بر شواهد آزموده متکی اند و آنهایی که نیستند فرق گذاریم، و طبق آن باید تحت مواظبت مان نتیجه گیری مورد قبول صورت گیرد.

در حالی که به جز تدریس مواد معلوماتی، وظیفه تعلیم این نیست تا هر قول و ادعا را ثابت سازد، وظیفه آن پرورش عاداتهای موثر و عمیقی اند تا عقاید آزموده را از نظریات و قیاسهای محض تفکیک کرده بتواند؛ تا صمیمانه با فکر باز و پاشا استنتاجهای مدلل را ترجیح دهد؛ تا متود پژوهش و استدلال که مختص به پرابلمهای مختلفی اند در عاداتهای فرد جاگیرد. اگر یک شخص دارای چنین سلوک و عادات نباشد، مهم نیست که چقدر از روی معلومات و مسموعات میداند، وی ذهنایک تعلیم کرده نیست. وی فاقد دسپلین مقدماتی ذهنیست. از آنجاکه این عاداتهایک و دیعه طبیعت نیستند؛ علاوه بر آن رویدادهای اتفاقی طبیعی و محیط اجتماعی کافی نیستند تا اکتساب آنها را لازمی گرداند، این وظیفه اصلی تعلیم است تا شرایطی را که برای پرورش و تربیه آنها لازمست مهیا سازد. احداث این عادات عبارت از پرورش ذهن است.

بنابراهمیت بزرگ تفکر برای زندگی، کنترل آن را به واسطه تعلیم و تربیه لازمی میسازد، چون تمایل طبیعی آن به

گمراهی و به خاطر تاثیرات موجود اجتماعی در شکل دادن عاداتهای تفکر منجر به عقاید غلط و ناقص میشوند. گرچه تربیه باید بر اساس تمایلات طبیعی باشد، _ به عبارت دیگر، باید نقطه انحراف را در آنها دریابد.

کسی که اصلاً بدون تربیه نتواند فکر کند هرگز به فکر کردن تربیه نه خواهد شد. یکی شاید خوب فکر کردن را بیاموزد، ولی فکر نکند. لهذا تربیه باید نیروهای طبیعی قبلی و خود بخودی تفکر را به صورت مناسب در شخص تحریک و رهنمایی کند.

حس کنجکاوی یکی از عوامل مهم تفکر است. طوری که جسم سالم در پی تغذیه است، یک ذهن کنجکاو همیشه بیدار و در جستجوی مواد برای فکر کردن است. کنجکاوی یگانه ضامن کسب حقایق اولیه است که باید اساس نتیجه گیری را تشکیل دهد. کنجکاوی در اطفال حتی در حیوانات که جزء فعالیت های وظایف جسمانی شان میباشد وجود دارد، فعالیت های دوام دار کاوش و آزمایش در اطفال خورد که به مشکل آنها را عقلانی گفت، باندازتن آنها باز هم فعالیت های عقلانی ضعیف و متناوب بنابر فقدان مواد برای فعالیت شان خواهند داشت.

کنجکاوی در یک طفل تحت نفوذ تحریکات اجتماعی انکشاف میکند، تجسس برای یافتن روابط فیزیکی و اجتماعی، و به معضلات جهانی که در آن زندگی میکنند میپردازد، حتی کنجکاوی برای درک حقایقی که ماورای حواس مانند، در نقطه کنجکاوی عقلانی مانده است. به این ترتیب کنجکاوی از سطح عضوی و اجتماعی بالا رفته و عقلانی میشود. اگر قوه های نطفوی کنجکاوی پرورش و مورد استعمال قرار نگیرد بالاخره از بین رفته و ضایع میشوند. بعضیها آن را به خاطر بی تفاوتی یا بی توجهی از دست میدهند، ولی بسیاری به خاطر رهایی از این شر و مزاحم خود را در قفس عقاید جزمی دینی محصور میسازند. و بعضیها با کارهای عادی چنان مشغول میشوند که به حقایق و پرابلهای نوفرصت دسترسی نمیداشته باشند. و در بعضیها کنجکاوی به شغل و حرفه شخصی شان منحصر باقی میماند. به ارتباط کنجکاوی، معلم نسبت به یاد دادن باید بیشتر یاد گرفتن را بداند، و جرقه مقدس حیرت و کنجکاوی را که از قبل برافروخته است، مشتعل نگاه دارند. مشکل وی اینست تا از روحیه بازجویی حراست کند، نگذارد تا از حد زیاد متهیج، یا از جریان عادی خشک و بی روح، و یا آموزش عقاید جزمی متحجر شود، یا با چیزهای ناچیز و مبتذل متلاشی شود.

نظرها، ایدیاها و عقاید، ولو که بخواهیم آن را توقف دهیم جریان میداشته باشد، عملیه فکر کردن همیشه در ما وجود دارد. عملیه اظهار عقیده در اشخاص مختلف، ابعاد یا جنبه های متنوع دارد. این ابعاد عبارت اند از آسان یا سریع، وسیع یا متنوع، عمیق یا پیگیر. شخصی را کور مغز میگوییم که نظرات او شده رابه صورت پاسیف میگیرد و چیزی را واپس نمیدهد، چنین ذهن احمق برای تحریک شدن تنبه قویتری به کار دارد. ولی شخص ذکی آن را دوباره انعکاس میدهد. ذهن زیرک تیزهوش است، در تعبیر و پیامدهای نظرات او شده زیرکانه واکنش نشان میدهد. که البته کودنی شاگردان مکتب از نظر مضامین مختلف، و متوذهای متفاوت فرق میکند. به جزمی و بیوی فزیک یابی ماری، کندی و کودنی همه جانبه ذهنی نسبتاً نادر است.

در حالی که فزیک شخص عمیق، و از آن دیگری سطحی میباشد. یکی به ریشه موضوع میپردازد، و دیگری به بخشهای بسیار سطحی آن تماس خفیف میگیرد. بعضاً تاخیر در واکنش و تعمق در برابر سوالی با هم ارتباط نزدیک دارند. برای این که تصورات را هضم و آنها به ایدیا های قابل توجه ترجمه نمود، زمان کار دارد. تاخیر در واکنش برخورد موثر در برابر یک مسأله است، در حالی که به عمق مشکل پرداختن کیفیت تفکر را معین میسازد. بنا بر ارزیابی زندگی مردان و زنانی که در دوره مکتب کنند ذهن شناخته شده اند، و در حیات بلوغیت موفق بوده اند، به خاطر بیست که استعدادشان در جهت خاصی در کودکی خوب شناخته نشده بود. معلم باید بداند که فکر کردن یک ملکه مجرد غیر قابل تغییر نیست و نه بعضی کسان ذاتاً عاقل اند، که قدرت سحر آمیزی برای تربیه ملکه تفکر داشته باشند.

ضرورت تفکر تائیک کاری را ماورای فکر کردن انجام دادنی و مندر از فکر کردن به خاطر خود تفکر است. تمام مردم در شروع،

واکثريت مردم احتمالاً در تمام زندگى شان به تنظيم تفكر از طريق تنظيم كردن عمل شان نايل ميشوند. معمولاً، دانش، عقايد، وعادتهاى آزمائش و رسيدن به نتيجه گريها در كلانها، مطابق پيشه، مسلک، شغل شان تنظيم ميگردند. مشاهدات به ارتباط كارشان دقيق و مختصر اند. معلومات مربوط به آن تنها جمع و انباشته نميشوند؛ بلكه صنفبندى و مجدداً به اجزای فرعى جدا ميشوند تا حسب ضرورت قابل استفاده قرار گيرند. بنابران نتيجه گيريهاى شان نه در اثر انگيزه تفكر و انديشه اند، بلكه به خاطر انجام وظايف حرفوى شان به عمل ميآيند. حمايت از چنين طرز تفكر تربيه شده در كلانها در تربيه مناسب عقلانى نوجوانان ناچيز شمرده نميشود. فرق در بين فعاليتهاى متشكل خورد سالان و كلانها در فعاليتهاى تعليمى بايد در نظر گرفته شود. اول، موفقيت بيرونى كه نتيجه فعاليت است، براى يك شخص كلان نسبت به يك طفل بيشتر يك ضرورت عاجل است كه دسپلين موثر تر ذهن را ايجاد ميكند. دوم، اهداف فعاليت يك شخص كلان نسبت به فعاليت يك طفل بيشتر تخصصى اند. انتخاب فعاليت اطفال و تنظيم دادن آن به جهت مناسب كه اكثر اتابع شرايط محيطيست نسبت به كلانها يك مسئله خيلى مشكل تر است. در حالى كه موقف اجتماعى كلانها تثبيت شده است. لهما فرصت براى انتخاب فعاليتهاى تعليمى در زندگى يك طفل نسبت به يك شخص كلان بى حد بزرگتر است. نزد اطفال، مسئله و فرصت انتخاب شيوه هاى دوام دار و منظم درباره شغلى كه آنها را براى فعاليتهاى مهم زندگى آينده شان آماده ميسازد، از نظر نفوذ و تشكّل عادتهاى تفكرشان اهميت بسزاي دارد.

مسائلى كه در شناخت و تنظيم اشكال فعاليت در نظر گرفته ميشوند، عبارت اند از: ۱- آنهايى كه مطبوع و قابل پذيرش اند، در مرحله نارس يا ختام نموى طفل به آسانى قابل تطبيق اند. ۲- آنهايى كه براى آمادگى مسؤليتهاى اجتماعى حيات بلوغيت شان نويد بخش اند. ۳- آنهايى كه در عين زمان، نفوذ فوق العاده در تشكّل عادتهاى مشاهده زيركانه و استنتاج پي در پي دارند. طوري كه كنجكاوى به كسب ماهيت تفكر، و پيشنهاد به انعطاف پذيرى و قدرت تفكر مربوط است، لهما تنظيم كردن فعاليتها كه به ذات خود در اول عقلانى نيستند، به تشكّل عقلانى تسلسل مربوط ميشود. شرايط مكتب و تربيه تفكر، اگر تفكر يك وظيفه مشخص ذهنى مجزا از مشاهده، حافظه، تخيل و قضاوتهاى اشخاص و اشيا باشد، پس بايد با تمرينات خاصى كه به اين منظور طرح شده تربيه شود. شرايط مناسب مطابق نياز منديهاى فرد براى بهبود مشاهده، پيشنهاد و پژوهش مهيا شود. ماتاثيرات محيط مكتب را ذيل گروپ بندى ميكنيم:

۱- عادتها و سلوك ذهنى كسانى كه با طفل در تماس اند. ۲- مضامينى كه درس داده ميشوند. ۳- اهداف و آرمانهاى تعليمى متداول يا معاصر.

بنابر طبيعت تقليدى انسان، ميتوان تصور كرد كه نفوذ عادتهاى ذهنى ديگران بالاى تربيه طفل چقدر عميق است. شايد بهترين كوششهاى شعورى يك معلم بيشتر توسط نفوذ كركتر و خصوصيات شخصى كه خودش از آن آگاهى ندارد بى اثر ساخته شود؛ سرمشق نسبت به دستور العمل موثرتر است.

نفوذ كيفيت و ماهيت دروس بالاى تربيه ذهنى وعادتهاى تفكر چنين ارزيايى ميشود: يكى، مضامينى كه خاصتاً شامل كسب مهارتهاى عملى و اجرايى اند، چون خواندن، نوشتن، رسامى و موزيك، خطر آن كه ميخانيكى ميشوند و فعاليتهاى عقلانى را محدود ميسازد. دوم، آنهايى كه اصلاً به منظور كسب دانش معلوماتى اند، چون جغرافيه و تاريخ. سوم، مضامينى كه از نظر انبوه معلومات و مهارت عملى اهميت كمتر دارند، ولى به تفكر مجرد، و به استدلال مرغوب اند، چون رياضى، گرامر رسمى. چنين مطالعات منطقي خطر تجريد فعاليتهاى عقلانى از امور عادى زندگى دارد.

درباره دانش معلوماتى بايد گفت، چون فرق بين معلومات و خرد كنه است، بايد هميشه دوباره تعريف شود. معلومات دانشى است كه صرف كسب و اندوخته ميشود. خرد دانشى است كه در رهنمونى نبروها براى بهتر زستن بكار برده ميشود. معلومات، صرف به حيث معلومات، دلالت به تربيه خاص ظرفيت عقلانى نميكند. خردعالى ترين ثمر پرورش ذهنى

وفکری است. درمکتب انبوهی از معلومات همیشه گرایش فرارازایده آل خردیاقضاوت خوب دارد. چون جغرافیه، تازشاگردیک دایرة المعارف معلومات بیهوده بسازد. البته تفکردریک خلاءبوده نمیتواند؛ نظریات ونتیجه گیری هابه حیث حقیقت امرتنهابراساس معلومات صورت گرفته میتوانند. امافرقش دراین است که آیاکسب معلومات خودش به حیث یک هدف بکاربرده میشود، یایک جزاصلی پرورش فکری ساخته میشود. اگر از معلومات اندوخته شده درشناخت وحل پرابلمهاکارگرفته نشودارزش خردراندازد. یگانه معلوماتی که درنتیجه تفکرحاصل شده باشد مورد استعمال منطقی قرارگرفته میتواند.

نفوذاهداف وایده آل متداول بالای تربیة تفکر، شاید ماگرایشهای معینی راتشخیص کنیم، چون قضاوت کردن تعلیم ازنقطه نظرتایج بیرونی، به عوض انکشاف سلوک وعاداتهای شخصی. ایده آل تولید، برخلاف پروسه ذهنی که به واسطه آن تولیدبه دست میآید، خودرادرهردو یعنی دسپلین آموزشی و اخلاقی نشان میدهد. درآموزش، معیاربیرونی دراهمیت دادن جواب صحیح خودرا آشکارمیسازد. به عوضی که معلمین توجه خودرابالای تربیة ذهنی شاگردان متمرکزسانند، هیچ چیزدیگرشاید مهملک ترازاین نباشد که فکرشوداولین کارشاگردان ازبرکردن صحیح درس شان است. تازمانی که هدف آموزش چنین باشد، تربیة ذهن ضمنی وبه حیث درجه دوم قرارخواهدداشت. تعلیمی که بهبودسلوک عقلانی ومتودشاگردان رابه حیث معیارقرارمیدهد، برای تربیت ذهنی به آمادگی جدیانه بیشترضرورت دارد. به ارتباط سلوک، ایده آل بیرونی نیزبالای سلوک فوق العاده نفوذدارد. پیروی ازاعمال، مقررات ودستورات، انجام دادن آنها به خاطری که اکثرآمیخانیکی ومعیاریست آسان است. وظیفه کنونی مااین نیست که بگویم تاچی حدآموزش دگمی، یاجسپیدن به رسم ورواج، به عقاید، ودستورات یک رهبراجتماعی در تربیت اخلاقی بایدتوسعه یابد؛ اما از آنجاکه مسائل سلوک ازعمیق ترین ومعمولترین همه مسائل زندگی اند، مطابق برخوردبا آنها نفوذش به هرسلوک ذهنی، حتی آنهاهی که جزئی ترین علاقه مستقیم یاشعوری بااخلاق ندارندگسترش میابد. درحقیقت عمیقترین سطح گرایش ذهنی هرشخص ازطریق برخوردبامسائل سلوک تشبیت میگردد. اگر وظیفه تفکر، پژوهش وتعمق جدی، دربرخورده آنها به یک حداقل تنقیص داده شود، معقول نیست تا از عاداتهای تفکرانتظاربرد تا برمسائل کمتر مهم نفوذبزرگ داشت باشد. ازسوی دیگر، عاداتهای بازجویی فعالانه وبررسی محتاطانه پرابلمهای حیاتی ومهم سلوک، بهترین تضمینیست که ساختارعمومی ذهن معقول خواهدبود.

وسیله وغایة تربیة ذهنی (روانی ومنطقی):

ارتباط منطق به منظور تربیة ذهنی، به مفهوم عام آن، هرتفکری که به یک نتیجه بیانجامد منطقی است، ولو آن نتیجه گیری موجه یا غلط، به عبارت دیگر منطقی یا غیر منطقی باشد. کلمه منطقی مترادف باتفکر بسیار دقیقانه ومحتاطانه میباشد. تفکر یا ملاحظه عین معنی دقت، سنجیدن، وزن کردن را افاده میکند که نامهای نزدیک به آن موشگافی، آزمایش، رسیدگی وبازرسی یعنی بینش نزدیک ومحتاطانه است. فکر کردن یعنی ارتباط دادن اشیاء به یک دیگر است. ضرورت به استدلال نیست تا خاطر نشان ساخت که مربی علاقه مند به منطق به مفهوم عملی وحیاتی آن باشد. شاید ضرورت استدلال دراین باشد تا نشان داده شود که هدف عقلانی تعلیم چون اعمار عاداتهای تفکردقیقانه، محتاطانه وزیرکانه (که با اخلاقیات فرق دارد) به این مفهوم کاملاً منطقیست. مشکل عمده در راه شناخت این اصل، یک تصور غلط رابطه بین تمایلات روانی یک فرد وموفقیتهای منطقی اوست. اگر فرض شود که اینها ذاتاً بایک دیگر هیچ ارتباطی ندارند که اغلب چنین است، پس تربیة منطقی ناگزیر به حیث یک چیز خارجی پنداشته خواهد شد، که از خارج باید پیونددردد، در آن

صورت منظور تعلیم را با انکشاف نیروی منطقی یکی دانستن بی معنی خواهد بود. درباره این اندیشه که سایکالوژی افراد با متودها و نتایج منطقی روابط ذاتی ندارد، دو مکتب تیوری تعلیمی وجود دارد: از نظریک مکتب، اصل تمایل طبیعی یا ذاتی را اساسی دانسته و به پرورش عقلانی امتیاز کمتر میدهد. شعارهای آن آزادی، ابراز خودی، فردیت، خودیه خودی، تظاهر، علاقمندی، آشکار شدن به صورت طبیعی و غیره میباشد، که تاکید بر گرایش و فعالیت فردی میکند، بر مواد درسی، یا مضمون سازمان یافته کمتر اهمیت می گذارد، و متود را به مفهوم شیوه های مختلفی میدانده که برای تحریک و پرانگیختن و رشد طبیعی استعداد های ذاتی افراد به کار میرود.

مکتب دیگر ارزش منطقی را عالی می شمارد، ولی تصویری کند که تمایل طبیعی افراد به موفقیت منطقی، بی میل یا انقلابی تفاوت میباشد. این مکتب اتکا بر مطالب مضامین، و مواد درسی دارد. پس از متود و شیوه هایی کار میگیرد تا به واسطه آنها این خصوصیات شاید در یک ذهنی که ذاتاً در مقابل آنها مخالف و بی میل است داخل گردد. لهذا شعارهای آن دسپلین، آموزش، خودداری، سعی ارادی و شعوری میباشد. از این نقطه نظر مطالعات نسبت به گرایشها و عاداتها، متضمن عامل منطقی در تعلیم میباشد.

تحلیل تفکر:

پروسه تفکر در هر واقعه، پنج مرحله منطقی مشخص را می پیماید: اول یک مشکل محسوس، دوم موقعیت و تعریف آن، سوم پیشنهاد حل احتمالی آن، چهارم انکشاف پیشنهاد مورد نظریه واسطه استدلال، پنجم ادامه بیشتر مشاهده و آزمایش که به قبول یا رد آن میانجامد، استنتاجی که آن را باور یا رد نمود. مشاهده هم در شروع و هم در آخر پروسه وجود دارد. در شروع آن تمامیت مشکل مورد نظریه صورت دقیق تعیین کند، و در آخر تا ارزش بعضی نتیجه گیری فرضی را مورد آزمایش قرار دهد. و در بین دو نهایت مشاهده، وجوهات مشخص ذهنی تمام سایکل تفکر را میبایم، چون استنتاج، ارائه یا پیشنهاد یک توضیح یا حل، و استدلال یا انکشاف دلایل فرضیه که برای اثبات آن مستلزم بعضی مشاهده تجربیست. وقتی آزمایش مشربوده میتواند که که بر اساس اندیشه منطقی انکشاف یافته باشد. ذهن با دسپلین یا تربیه شده منطقی که هدف پروسه آموزش است، تا ذهن قابلیت قضاوت آن را داشته باشد که تا چای حدهر کدام این قدم ها، در هر حالت خاص نظریه اهمیت و مفهوم آن باید برداشته شوند. با هر واقعه نظریه حالت و بر اساس اهمیت و مفهوم وقوع آن باید برخورد شود. چنانچه یکی را از حد زیاد مهم و دیگری را بسیار ناچیز دانستن حماقت و غیر منطقیست. در یک مورد، تقریباً هر نتیجه گیری که اقدام سریع و یکسان را تضمین میکنند نسبت به هر تاخیر طولانی آن شاید بهتر باشد؛ در حالی که در مورد دیگر، فیصله شاید برای مدت طولانی، ممکن برای یک عمر به تعویق افتد. ذهن تربیه شده آنست که درجه مشاهده، ساختن ایدیاها، استدلال، و آزمایش تجربی لازمی در هر واقعه خاص را به بهترین وجه بداند، و از اشتباهات گذشته در تفکر آینده خود بیشترین استفاده کند. آن چی مهم است که ذهن باید در برابر اینها حساس و در متودهای حل آنها ماهر باشد.

استنتاج سیستماتیک:

در تفکر، رابطه بین شواهد و واقعیت وجود دارد. واقعیتها، معلومات و مواد خام تفکر اند، به تعقیب آن پیشنهاد مفهوم مناسب میآید، مفهوم پیشنهاد شده یک طرح ذهنی، یک نقطه نظر عقلانی را عرضه میدارد، که در همه تفکر به هر دو طرف، یعنی از معلومات قسمی و مغشوش به طرف یک پیشنهاد جامع و برعکس اذعام به طرف حقایق خاص حرکت وجود دارد. یکی استنباط از کل به جزء یا از علت به معلول. و دیگری قیاس کل از جزء میباشد که تفکر هر دو را در بر می گیرد. تفکر به معنی پر کردن یک خلأ در تجربه، و ربط دادن حقایق یا اسناد مجزایه هم دیگر است. شاید در استنتاج خود عجل و پیشنهادی که خوب

به نظرمیرسد قبول کنیم، یادرجستجوی عوامل بیشتر و مشکلات نوشویم تابدانیم که آیانتیجه گیری مادرباره پیشنهاد مذکور صایب است یاخیر. اگر ماتمام وضع راجنین فورمولبندی کنیم، معلومات وارقام اصلی به فرضیه منطقی مبدل میشوند؛ عقیده نهایی یک نتیجه گیری منطقی یا معقول میباشد، نه پایان یک عمل انجام شده محض. فرضیه های قبلی به نام اساسات، بنیادهای مؤید نتیجه گیری نامیده میشوند، مابه صورت دوام دارا فرضیه به نتیجه گیری پایین وبه سمت مقابل آن بالامیرویم. لهندانتیجه گیری از فرضیه های قبلی آن نشأت میکند. مامیگوییم که فرضیه هاشامل نتیجه گیری، ونتیجه گیری شامل فرضیه هامیباشد. خلاصه استنتاج سیستماتیک به معنی شناخت ارتباطات متقابلی میباشد که به واسطه کشف و داخل نمودن حقایق و مشخصات نو، در بین ملحوظات غیر متشکل و گسیخته قبلی انجام میگردد. استنتاج منطقی به معنی تمام پروسه های که به واسطه آن مشاهده و جمعآوری اطلاعات تنظیم شود تا تشکل مفاهیم و تیوریهای تشریحی را کمک کند. طرقی که به این منظور بکار برده میشود عبارت انداز: حذف آن چی که فریب دهنده و بی مورد است به واسطه تحلیل. تاکید بر آن چی که مهم است به واسطه مقایسه. اعمار عمدی شواهد وارقام به واسطه تغییر آزمایشی.

قضاوت (تعبیر حقایق):

شخصی که در مسائل معین دارای قضاوت خوب باشد، صرف نظر از سوادش یک شخص به مراتب زیاد تحصیل کرده و تربیت شده میباشد. و اگر مکاتب ماشاگردان را با چنین سلوک ذهنی یعنی قضاوت خوب در هر رشته تربیه کنند نسبت به شاگردانی که صرف دارای انبوهی از معلومات یا تخصص با درجات عالی اندولی فاقد قضاوت خوب باشند، کاربرزگی را انجام داده میباشدند. قضاوت خوب مربوط به استنتاج منطقی و بالنوبه مستلزم تفکر دقیقانه است. پس باید بدانیم که قضاوت خوب چیست.

بین قضاوت و استنتاج یک رابطه نزدیک وجود دارد. سه طرز العمل قضاوت عبارت انداز، اول مناقشه بین دو ادعای مخالف درباره عین مسئله. دوم یک پروسه تعریف و سنجش این ادعاها و واریسی حقایقی که به حمایت آنها گواهی دهد. سوم فیصله نهایی، ونیز به کاربردن آن به حیث یک اصل یا قاعده برای فیصله آینده. حتی در مراجعه به حالت یا معلوماتی که به حواس ارائه میشود قضاوت کار دارد؛ حذف یارد، انتخاب، کشف، یاروشن ساختن باید انجام گیرد تا به فیصله نهایی برسیم. در قضاوت هوشیاری، انعطاف پذیری، کنجکاوی اساسی اند؛ جزمی بودن، سخت گیری، تعصب، بوالهوسی، که از عادات جاریه، رغبت شدید، ویی ملاحظگی ناشی میشوند، مهلک اند.

اندیشه هابه ارتباط قضاوت، چیزی که در یک حالت مبهم چیز دیگری به حیث مفهوم آن قیاس شود. اگر این مفهوم علی الفور قبول شود، جایی برای تفکر عمیقانه نیماند، ونه برای قضاوت اصیل. تفکری که بدون انتقاد خلاصه شود، جای آن را عقیده جزمی باتمام خطراتش میگیرد. ولی اگر مفهوم ارائه شده به تعویق انداخته شود تا ملاحظه و بازجویی شود این یک قضاوت درستی خواهد بود. مامکت و فکر میکنیم، نتیجه گیری رابه تعویق میاندا زیم تا به استنتاج کامل و دقیقتر برسیم. در این پروسه پذیرش مشروط بر آزمایش، مفاهیم به اندیشه هاتبدیل میشوند. و گفته میتوانیم که یک اندیشه یک مفهوم است، مفهومی که به حیث یک وسیله قضاوت به کار برده میشود. پس ایدیایی که در یک آزمایش دقیقانه به حیث افزار برای حل یک پرابلم به کار برده نشود یک ایدیای اصیل نیست.

تفکر عینی و مجرد:

باشنیدن کلمات چون میز، چوکی، داش، جاکت، نامهایی اند که برای دانستن معنی آنها ضرورت به تفکر یا تعمق نداریم.

معنی نامها و اشیایی که ذهن بانگاه اول به آنها آشناست ایجاب فکر کردن نمیکند بنام مفاهیم کانکریت یا مسلم یادمیشوند، و سپس پی بردن به روابط بین آنها آنچی که مانمیدانیم به نام مفاهیم مجرد یادمیشوند. برای یک فزیکدان یا کیمیا دان مفاهیم اتوم و مالیکیول به کلی مفاهیم کانکریت یا مسلم شناخته شده اند بی آن که درباره معنی آنها فکر کنند به کار میبرند. ولی شخص عادی در اول باید چیزهایی را به خاطر آورد که از قبل به آنها آشناست، و از یک پروسه بطنی تعبیر و تفسیر بگذرد تا به مفهوم اتوم و مالیکیول آشنا گردد. فرق مذکور وابسته به نمودی عقلانی یک فرد است. آن چنانچه که در یک مرحله نمود مجرد است، در مرحله دیگر کانکریت میباشد. با اشیاء اصطلاحات که روزمره مستقیماً سروکار و آشنایی داریم چون سنگ، خانه، درخت، یا مالیه، انتخابات، قانون و غیره، مفاهیم کانکریت اند. برخلاف، مجرد آنچه که نظریاتی است و یا امورات عملی رابطه نزدیک ندارد. متفکر مجرد (که صرف دانشمندش نامید) کسی که استفاده عملی در زندگی را عمدتاً در حساب نمیگیرد. به این ترتیب به جز دانستن به منظور دانستن چیزی برای تطبیق آن باقی نمیماند.

هرگاه تفکر، نه به منظور فکر کردن، بلکه به حیث یک وسیله برای غایه خوب یا خراب بکار برده شود، این یک تفکر عینی و مشخص است. وقتی که تفکر صرف به حیث یک وسیله برای بیشتر فکر کردن بکار رود، این یک فکر مجرد است. از نظریک دانشمند نظری، یک ایدی صرف به خاطر مشغولیت و ارضای فکری خود کفایت. از نظریک طبیب، یک انجینیر، یک هنرمند، یک بازرگان، یک سیاست مدار، یک اندیشه وقتی کامل است که بر علاوه در امور زندگی از آن استفاده به عمل آید. در حالات نورمال ضروریات عاجل زندگی برای اکثریت مردم اجباری اند، وظیفه اصلی آنها این است تا امور زندگی شان را به وجه خوب به پیش برند به تفکر آنقدر اهمیت داده نمیشود. ناچیز شمردن نظر گرایی از طرف مدیر عملی و موفق، به عقیده وی شاید بعضی چیزها در تیوری خوب معلوم شوند، ولی در عمل کار ندهند، وی عموماً اصطلاحات مجرد، نظریاتی، و عقلانی را مجزاً از هوشمندی بکار میبرد. البته در بعضی حالات خاص این شیوه موجه است. ولی ناچیز پنداشتن تیوری به حیث مفهوم عام یا عملی آن در برگیرنده تمام واقعیت نیست. تیوری و عمل به صورت مطلق از هم جدا نیستند بلکه یک مسئله حدود، درجات و تعدیلات آنهاست. انسانهای واقعا عملی درباره یک موضوع برای کسب مفاد آن نقطه به نقطه دقیق فکر نمیکنند، چنان تنگ نظران در مورد استفاده عملی آن مشغول میباشند که سرانجام منجر به شکست خود میشوند. نیرو در عمل مستلزم وسعت بینش و تخیل است. مردم باید اقلأً علاقه مندی کافی به تفکر به خاطر فکر کردن داشته باشند تا از محدودیتهای تفکر معمول و مروج رهایی یابند. علاقه مندی به دانش به منظور دانش، علاقه مندی به فکر کردن به خاطر آزادانه فکر کردن ضروریست، تا زندگی عملی را از قید رها و آن را غنی و پیشرفته تر سازد.

از آنجاکه تفکر مسلم یا کانکریت به فعالیتهایی که با مشکلات موجوده برخورد موثر و عملی میکند بکار برده میشود، ما باید در مرحله اول کار زیادی خاص تا در حرفه هایی که معمول و میخانیکی نیستند و ایجاب انتخاب و تطابق هوشمندانه و وسایل و مواد میکنند انجام دهیم. حرفه های مناسب یا فعالیتهای دوامدار، به شمول استفاده از مواد طبیعی، افزار، و انرژی، به نحوی انجام گیرد تا تفکر را به معنی آنها که چیست، چطور باید که گرا تر بابط دارند و به تحقق دادن اهداف آنها وادارد؛ در حالی که صرف توضیح آشیابه صورت مجرد و بدون ارتباط عقیم و مرده باقی میماند.

هدف آموزش باید حفظ یک اثر متقابل متوازن بین هر دو طرز تفکر مجرد و تفکر مسلم یا کانکریت باشد، تمایل فرد و استعداد های طبیعی او را در نظر گرفته فلج نشود. از هر فرصتی که در داخل فعالیتهای عملی برای انکشاف کنج کاوی و حساسیت در برابر مسائل عقلانی آنها دست میدهد باید استفاده شود. با تمایل طبیعی نباید برخورد خشن نمود، بلکه آن را وسعت داد. آنهایی که تمایل به موضوعات مجرد و خالص عقلانی دارند، فرصتها و تقاضاها را برای تطبیق ایدیها، برای ترجمه واقعتهای سمبولیک به اصطلاحات زندگی اجتماعی و اهداف آن باید چندين برابر ساخت. هر انسان قابلیت هر دو را دارد، و هر فرد بیشتر موثر و راضی خواهد بود که اگر هر دو استعدادش با هم دیدگر در فعل و انفعال نزدیک و آسان انکشاف داده شوند.

تفکر تجربی و علمی:

ماسوا از انکشاف متود علمی، در تفکر تجربی نتیجه گیری ها وابسته بر عاداتهایی اند که تحت نفوذ یک تعداد تجربیات خاصی که خود به منظورهای منطقی مرتب نشده بنیافته اند. طور مثال در نتیجه تجربیات مکرری آنکه قوانین حرکات اجسام سماوی را بداند، از طرف عالمان آسیایی، از روی مشاهدات مکرر پیش بینیهای دقیق از وقوع کسوف و خسوف بعمل آمده است. در حالی که بسیاری نتیجه گیریهای تجربی قریباً درست اند؛ با آنها تنها متود تجربی تشخیص تفریقی بین استنتاج راست و غلط کرده نمیتواند. فلذا اکثر آن نتیجه گیریهای تجربی به عقاید غلط منجر میشوند. و با انکشافات و تجربیات جدید عقاید کهنه از اعتبار میافتند.

Clifford، فرق بین مهارت عادی و تفکر علمی را چنین ارزیابی میکند «مهارت یک شخص را قادر میسازد تا با عین حوادثی که قبلاً دیده است معامله کند، تفکر علمی او را قادر میسازد تا با حوادث مختلفی که هرگز قبلاً ندیده است معامله نماید.» وی در تعریف تفکر علمی ادامه میدهد «تا تجربیات کهنه را در شرایط نو محیطی به کاربرد.»، عطالت ذهنی، تنبلی، و محافظه کاری بی مورد از مضراتی اند که با متود تجربی ضمیمه میشوند، و تاثیر عمومی آن بالای گرایش ذهنی حتی نسبت به استنتاجهای غلط مربوط به آن وخیمتر است. بنابراین مسئول بسیاری عقاید جزمی یا دگماتیسم میباشد. چنین گرایش ذهنی در مقابل تغییر مقاومت نشان میدهد، و مخالفت به نوآوری اثرات مہلک بر پیشرفت دارد، آنهایی که دست به اکتشافات نو میزنند مورد بدگمانی و حتی اذیت قرار میگیرند. در تاریخ پیشرفت دانش بشری همیشه در مرحله تجربی روایات و اساطیر به آن ضمیمه گردیده اند؛ در حالی که اسرار و قوه های پوشیده مشخصه مرحله دوم آنست. نظریه ماهیت آنها این علل از مشاهده خطا میخورند؛ پس ارزش توضیحی آنها به واسطه مشاهده و تجربه بعدی نه تأیید و نه تردید میشوند. و به دکتورینی ارتقا میکنند که به اوهم یا عقاید جزمی مبدل میشوند. در نتیجه بازجویی و تعمق خفه و منکوب میشوند. به حیث عقاید قبول شده بی چون و درآمده، وفاداری به آنها ثبوتی از خوب تبعه بودن میباشد. بی ارادگی، عطالت ذهنی، و محافظه کاری از خصایل اصلی عقلانی میگردند. عقاید ما خاصه تا درباره طبیعت فردی و اجتماعی انسان هنوز از نوع تجربیست.

از طرف دیگر در مقابل متود تجربی متود علمی قرارداد. متود علمی با کشف یک حقیقت کلی واحد جاگزین اتفاقات مکرر یا متصل حقایق جداگانه جاگزین میشود، یعنی حقایق کلی یا درشت مشاهده رابه پروسه های کوچکی که به صورت مستقیم قابل درک نیست جد ا می کند. اکنون با پیشرفتهای علمی آن چی که با مشاهده یک حقیقت کلی واحد معلوم میشود در واقعیت پیچیده است. دو طریقہ برای شرایط مختلف وجود دارد، یکی توسعه متود تجربی مشاهده است. این طریقہ مقایسه کردن نتایج یک تعداد زیاد مشاهداتی را که تحت شرایط مختلف به صورت تصادفی واقع شده اند، تا دریابیم که در موجودیت چی شرایط نتیجه ای واقع و در عدم آنها واقع نمیشود. سپس این شرایط خاص جانشین حقیقت کلی می شوند، یابه حیث قانون آن شناخته میشود - کلیدی که برای دانستن آن به کار میرود. و دیگری طریقہ تحلیلست، که با مقایسه کردن واقعات هر چند ناقص به عمل می آید؛ این طریقہ تا که با شمار معینی از واقعات متنوع ارائه نشود چیزی کرده نمیتواند. این متود پاسیف و متکی بر تصادفات بیرونی میباشد. بنابراین متود فعال یا آزمایشی حتی تعداد کم مشاهدات شاید یک توضیح، یک فرضیه یا تئوری را پیشنهاد کند. سپس شاید ساینسدان بر اساس این پیشنهاد عمداً شرایط را تغییر دهد و می بیند که چه واقع میشود. آزمایش وسیله مهم در استدلال علمی میباشد. طرز تفکر آزمایشی، یا استدلال علمی به این ترتیب یک پروسه تحلیل و سنتز با هم وابسته است. بعوض گرایش اتکای

محافظه کارانه برگزیده، بر رواج جاریه که متود تجربیست، داشتن اعتقاد بر ترقی از طریق تنظیم عاقلانه شرایط حاکم انعکاسی از متود علمی آزمایشیست. عقب گرایی متود تجربی؛ آینده نگری متود آزمایشی است. ضرورت اولی برای تفکر علمی اینست که فکرکننده از جبر تحریک حسی وعادت باید آزاد بود، و این آزادی شرط لازمی برای پیشرفت است. اگر به این خصوصیات حسی مشهود، رواجها و توقعات مختلف اجتماعی که سلوک فردی را تثبیت میکند علاوه کنیم، در آن صورت بدی تابع ساختن پیشنهاد آزاد و مشربه ملحوظات تجربی واضح میگردد.

خلاصه، تعبیر اصطلاح تجربه شاید حمل به روش تجربی یا آزمایشی ذهن شود. آزمایش یک چیز جامد و سربسته نیست؛ این حیاتیست و بنا بران در حال نمو است. هرگاه به واسطه گذشته، رسم و رواج تحت نفوذ قرار گیرد، اکثر مخالف معقولیت و تامل میگردد. اما آزمایش حاوی تعمقی نیز میباشد که ما را از محدوده نفوذ حواس، خواهشات نفسانی، و عنعنه آزاد میسازد. آزمایش تمام آنچه را که افکار دقیق و نافذ کشف میکنند شاید استقبال و جذب کند. واقعاً وظیفه آموزش باید به حیث آزادی و توسعه آزمایش تعریف شود. پیش از این که فرد به واسطه تجارب منزوی و تجرید، سفت و غیر قابل تغییر گردد، و به حیث عادت ذهنی اش درآید، وقتی که هنوز انعطاف پذیر است تحت تعلیم گرفته شود. سلوک طفولیت معصومانه، کنجکاو و آزمایشیست؛ جهان انسان و طبیعت برایش نواست. طرق مناسب تعلیمی این سلوک را کامل و صیانت میکند، ازاله که از عادت جاری را کدو فاقد نیروی جنبش به وجود میآید حذف میکند.

تربیه تفکر:

فعالتهای مرحله ابتدایی مشکل اولی نوزاد است تا بر جسمش کنترول و بامحیط فیزیکی و اجتماعی تطابق موثر داشته باشد. طفل باید هر چیز چون دیدن، شنیدن، گرفتن، توازن جسمش، خزیدن، راه رفتن و غیره را یاد گیرد. حتی اگر این راست باشد که واکنشهای غریزوی در انسان نسبت به حیوانات پائین بیشتر است، این هم راست است که تمایلات غریزوی انسان بسیار ناقص تراند، و اغلب آنها تا که به صورت عاقلانه با هم آمیخته و رهنمایی شوند کمتر قابل استفاده اند. یک جوجه به مجردی که از تخم میبراید به نول زدن و چیدن دانه میپردازد، که یک هماهنگی پیچیده چشم و سر را ایجاد میکند. یک کودک حتی تا چند ماهگی چیزی را که میبیند گرفته نمیتواند، و حتی بعد از آن چند هفته تمرین و آموزش کار دارد تا یاد گیرد که آیا دستش به یک شی میرسد یا نه. به مرور زمان و با مشق و تمرین فعالیتهاش شعوری و انتخابی میشود. این فعالیتها را انتخاب شعوری و مرتب اند که تفکر را و لوازنوع ابتداییست تشکیل میدهند.

در حالی که کنترول بر اعضای جسمش برای همه انکشافات بعدی و پرورش نیروی فکری طفل مهم است، و از بکار بردن دستان و پاهایش و از آنچی که میبیند و میشنود لمس و میچشد از ارتباط و تعبیر آنها حفظ میبرد و توام به آن در یکسالگی ذکاوتش نمو میکند، این زمان است که طفل بیشتر بر مشکلات اولی استفاده از عضویت خود فایده میآید، به ذات خود از دلایل کافی اند که انکشاف کنترول جسمانی نه تنها فیزیکی بلکه یک انکشاف عقلانی نیز میباشد. هر چند که طفل در ماههای اولی اصلاً مصروف آموختن میباشد تا جسمش را استعمال کند تا خود را با شرایط فیزیکی به طریق راحتی انطباق دهد تا اشیا را به صورت ماهرانه و موثر استعمال کند، با وجود آن انطباقات اجتماعی بسیار مهم اند. طفل به ارتباط والدین، پرستار، برادر و خواهر، علایم گشنگی و رفع ناراحتی، روشنی، رنگ، صدا و غیره رامی آموزد. تماسش با اشیا فیزیکی که توسط اشخاص تنظیم میشوند، و بزودی آنها را در بین تمام اشیا به حیث اشخاص مهمی که به آنها سروکار دارد تشخیص میکند. با انکشاف گپ زدن (معمولاً در سال دوم) معاشرت طفل با دیگران، پاورقی حیات ذهنی وی را تشکیل میدهد که در چهار یا پنج سال اول طفولیت بیرون نویس میشود. شاید سالها، قرنها و نسلها از اختراعات و پلان گذاری

درانکشاف وچگونگی شغل وکارکلانهاگذشته باشندکه ماحول طفل راتشکیل میدهد. بازهم فعالیت‌های آنها برای طفل تحریکات مستقیم اند. وآنهازءمحیط طبیعی وی میباشند. انکشاف ذهنی وی باتحریکات حواس فزیک وواکنشهااتوام میباشد. تقلیدازکلانهایکی ازوسایلیست که به واسطه آن فعالیت‌های کلانها به حیث تحریکات دلچسپ، متنوع وپیچیده دررشدسریع فکری طفل اهمیت بسیاردارد. باوجودآن، صرف تقلیدبه تفکرصعودنمیکرد، اگرواقعاٌامامانندطوطاازاعمال ظاهری دیگران میآموختیم، هرگزفکرنه میکردیم، ونه به مفهوم چیزی که انجام داده بودیم میدانستیم. ازنظرمربیان وروانشناسان کاپی کردن سلوک دیگران صرف به واسطه تقلیدکسب میشود، ولی یک طفل ندرتابه واسطه تقلیدشعوری میآموزد، یعنی تقلیدوی یک عمل غیرشعوریست نه نقاط نظرخودش. گفتار، کرداروحرفه دیگران نظریه بعضی انگیزه های طبیعی خودش آن که موردپسندش واقع گردیده انجام میدهد، ولی به آن محدودباقی نمیماند. طفل به پیروی ازاهداف خودش، متوجه مردم دیگر وحوادث طبیعی میشود، الهامات بیشتری برای تحقق دادن آنها بدست آورده ویاآزمایشهای مکرریعضی ازآنها رامطابق مرام خودانتخاب میکند. به این ترتیب طفل ازیک مرحله تقلیدی به تفکرفعال داخل شده کلانهادررشدعقلانی وی رول به سزای ایفامیکنند.

زبان و تربیه تفکر:

زبان به حیث افزاریک رابطه نزدیک باتفکر دارد، این که زبان برای تفکر ضروریست یک مسئله قابل بحث است. درباره رابطه زبان و تفکر سه نظریه وجود دارد: اول، این که تفکر و لسان عین چیزاند. دوم، کلمات لباس تفکر اند که تنها آن را انتقال میدهد. وسوم، درحالی که زبان تفکر نیست بلکه برای تفکر همچنان برای مراده و مکاتبه آن لازمست. این که تفکر بدون زبان ناممکن است باید گفت که زبان صرف گفتن و نوشتن نیست، بلکه بیشتر از آنست. اداها، تصویرها، مجسمه ها، تمثالهای بصری حرکات و اشارات انگشت و هر چیزی که شعورابه حیث یک اشاره به کار برده میشود، منطقاً زبان است. وقتی میگویم زبان برای تفکر ضروریست باید گفت که اشارات نیز ضروری اند. تفکر نه تنها با اشیای آشکار بلکه با مفاهیم، و اشارات آنها نیز معامله میکند؛ و مفاهیم برای این که دانسته شوند باید در موجودات قابل حس و بخصوص مجسم شوند. اشیای بدون مفهوم چیزی به جز تحریک کورکورانه یا منابع تصادفی درد و لذت نیستند. چون مفاهیم خودشان قابل لمس نیستند، باید با بعضی اشیای موجود فیزیکی ضمیمه شوند، پس برای آنها اعلام و سمبولها به کار برده میشوند.

تشکیل منطقی مفاهیم مربوط به اشارات است. اشارات نه تنها دلالت به مفاهیم خاص یا منفرد میکنند، بلکه آنها در ارتباط با یک دیگر وسایل مفاهیم گروهی نیز میباشند. کلمات نه تنها نامهای القاب مفاهیم منفرداند؛ بلکه آنها جملاتی را نیز میسازند که در آن مفاهیم به ارتباط یک دیگر متشکل میشوند و بنام ارتباط منطقی یاد میشود. وقتی که میگویم «آن کتاب یک قاموس است»، یا «آن روشنی خیره در آسمان از شهاب ثاقب است»، مایک ارتباط منطقی را اظهار میکنیم _ یعنی یک عمل تعریف و تصنیف است که ماورای شیئی فیزیکی به قسمت منطقی جنس و نوع، و اوصاف ذاتی اشیای میبرد. مطالب، جملات، باتجزیه و تحلیل فرضیه های مختلف با مفاهیم مختلف، عین ارتباط به قضاوتها دارند، وطوری که کلمات مشخص مطلب یک جمله را افاده میکنند، یک جمله عیناً در مباحثه متعاقب حاکی از یک مطلب کلی بزرگتر است که در آن وفق میکند.

آموختن به معنی آموختن اشیا نیست، بلکه معنی اشیاست، پروسه که به کاربردن علامات، یا زبان به مفهوم عام آن را احتوا میکند. خود سمبولها مانند سایر اشیا، موجودات ویژه، فیزیکی، و قابل درک اند. معنی کلماتی که با اشیا ارتباط ندارند به ذات خود اهمیت قابل فهم را از دست میدهند. عطالت تفکر باعث میشود تا افراد اندیشه های راکه مورد قبول عام اند بدون بازجویی و آزمایش بپذیرند. به این ترتیب اندیشه های دیگران طوری که در لسان مجسم شده اند جاگزین اندیشه های

خودیک شخص میشوند. به کاربردن مطالعات و متودعلم زبانشناسی که ذهن انسان را در مرحله دست آوردهای ماضی متوقف سازد، تا از بازجویی و اکتشاف نوجلوگیری کند، تا مرجع معتبرسنتی را عوض مرجع حقایق و قوانین طبیعی قرار دهد، تا فرد را بنا بر نتیجه گیری دست دوم دیگران به سویه یک پارازیت زنده پائین آورد، این چیزها منبع اعتراض اصلاح طلبان علیه تفوق زبان در مکاتب گردیده اند.

استعمال زبان در سیستم آموزشی:

زبان با آموزش ارتباط دوگانه دارد. از یک طرف زبان به صورت دوامدار در تمام دروس هم چنان در همه مضامین اجتماعی مکتب به کار برده میشود؛ از طرف دیگر زبان یک منظور مشخص مطالعه است. ما باید تنها استعمال عادی زبان را مدنظر بگیریم، چون که تاثیرات آن بالای عاداتهای تفکر نسبت به مطالعه شعوری به مراتب عمیقتراند. به قول معروف که «زبان بیانگر تفکر است» دلالت بر نصف واقعیت میکند. گرچه زبان فکر را ابراز میدارد ولی نه در درجه ای اول، نه حتی در اول به طور شعوری. انگیزه اولی برای زبان اینست تا از طریق ابراز خواسته ها، احساسات و افکار خود بر فعالیتهای دیگران نفوذ گذارد. استفاده دومش، تابش بر آنها داخل روابط نزدیک قابل آمیزش گردد. و کاربردن زبان به حیث یک وسیله انتقال شعوری افکار و دانش، شکل سومی و نسبتاً مؤخر آنست. بگفته جان لاک، «کلمات استعمال دوگانه دارند. یکی مدنی و دیگرش فلسفی. با استعمال مدنی یا معمولی آنها یعنی تفاهم و تبادل افکار و ایدیاها در گفتگوی عادی راجع به امورات روزمره زندگی. با استعمال فلسفی کلمات، منظورم انتقال اندیشه های دقیق اشیا، و ابراز پیشنهادهای حقایق مسلم به کار برده میشوند.» لهذا گفتار شفاهی و تحریری شاگرد که اصلاً به منظور عملی و اجتماعی به کار برده میشود باید رهنمایی شود تا به صورت تدریجی به یک وسیله شعوری انتقال دانش مبدل گردد.

مشاهده و معلومات در تربیت ذهن:

تفکر یک تنظیم موضوع اصلیت چیزی که دلالت به کشف آن میکند. تفکر مجزا از مرتب کردن موضوع اصلی وجودی نمیداشته باشد چون جذب غذا که مجزا از هضم بوده نمیتواند. اگر موضوع اصلی به طور بسیار ناکافی و یا اضافه از حد تهیه گردد، و اگر به شکل نامرتب و یا در نوشته های مجزاداده شود، تاثیرش بالای عاداتهای تفکر تعیین کننده است. اگر از مشاهده شخصی و مکاتبه معلومات دیگران (چی در کتابهای بیابانه) به صورت درست استفاده شود، نصف نبرد منطقی برده میشود، زیرا آنها چینههای کسب موضوع اصلی اند.

در هر یکی از عقاید بسیار شخصی ما، در معرفت دست اول ما، بسیاری از آن چی که از مشاهدات و استنتاجهای دیگران شنیده یا خوانده ایم به صورت نامحسوس داخل گردیده اند. با وجود توسعه بزرگ مشاهده مستقیم در مکاتب ما، قسمت اعظم موضوع تعلیمی از منابع دیگر چون کتاب درسی، لکچر و تبادل معلومات (نقل از دیگران) استخراج میگردند. این یکی از مهمترین مسئله تعلیمیست تا خوبترین استفاده منطقی در آموزش از طریق نقل از دیگران باید به عمل آید.

آموزش به مفهوم اصلی اش انتقال و القاح تدریجی نتایج مشاهدات دیگران است. پس مشکل در اینجا است که چگونه آن رابه یک چیز مفید و با ارزش عقلانی مبدل ساخت. موادی که از تجربه های دیگران تهیه شده بنام مدرک یاد میشود، و آن معلوماتیست که به واسطه دیگران عرضه میگردد تا به واسطه قضاوت خود یک شخص در رسیدن به یک نتیجه بکار برده شود. سوال در اینجا است که آیا ما با موضوع اصلی که توسط کتاب درسی و معلم تهیه شده اندچی معامله کنیم، تا که آن را در ردیف مواد تحقیقی برای تفکر عمیق گرفت نه به حیث مواد تیار و ساخته شده عقلانی آن طوری که عرضه شده پذیرفت

ویلج کرد؟ در جواب این سوال باید گفت، که تبادله مواد (بواسطه نوشتجات، سخنرانی، یا اشارات) ضروری اند، در صورتی که به واسطه مشاهده شخصی به آسانی حاصل شده نتواند.

دوم مواد درسی باید به طور تحریک کننده ارائه شوند، نه به شکل عقاید قبول شده جزئی و محجر. وقتی که شاگردان به این فکر شوند که هر رشته مورد مطالعه به صورت قطعی بررسی شده است، که دانش درباره آن کامل و نهاییست، شاید آنها شاگردان مطیع باقی بمانند، ولی آنها دیگر دانشجویان نیستند. شاگرد باید به صورت اصیل فکر کرد، اصالت فکری با استفاده از مشاهدات و نظریات دیگران تضادی ندارد، اصالت به معنی دلچسپی شخصی در پرسش، ابتکار شخصی برای فکر کردن بر پیشنهادات دیگران، و آنها را صمیمانه تعقیب و آزمودن است تا به یک نتیجه رسید. به عبارت دیگر «خودت فکر کن» از مغز خود کارگیر، و جهان طبیعی و ذهنی خود را توسعه بده.

سوم موادی که به شکل معلومات تهیه میشود باید در برابر سوالی که برای تجربه خود شاگرد مهم است وارد باشد. آموزش مضمون اصلی که در هیچ یک از پرابلیم که از قبل در تجربه مهیج خود شاگرد مناسب نباشد، و یا به طریقی ارائه نگردد تا سبب برانگیختن سوالی شود، برای منظور عقلانی بیشتر حتی بدترین است. در آن صورت در پروسه تعمق داخل نمیشود. یک چیز بیپوده چون آوارمخروبه در ذهن باقی می ماند، این یک مانع در راه تفکر موثر در برابر یک مسئله است. به شاگردان یاد داده میشود که در دو جهان جداگانه زندگی کنند، یکی جهان تجربه بیرون مکتب، و دیگری جهان کتابها و دروس.

یک نتیجه گیری عمومی:

ما می خواهیم تا بررسی خود را که چطور فکر کنیم و چطور باید معقولانه فکر کنیم، با ارائه بعضی عوامل تفکر که باید یک دیگر را بیالانس کنند، مگر همواره چنان تجرید می شوند به عوضی که با هم دیگر در تعاون باشند تا با جویی را با تعمق و موثر سازد، علیه یک دیگر عمل می نمایند به پایان رسانیم.

یک مفهوم اصطلاح (دانسته شد) یعنی چیزی که بر آن توافق کلی حاصل و بدون رایه دلیل به صورت غیر شعوری قبول شده باشد. اگر در یک مسئله بین دو نفر اختلاف نظر وجود داشته باشد، با بررسی و مقایسه فرضیه های ارائه شده هر کدام آنها، آن چی که به صورت غیر شعوری قبول شده بود روشن و تصریح می گردد و شعوری ساخته میشود. به این طریق ریشه سوی تفاهم از بین برده میشود. بعضی چنین ریتم یا وزن غیر شعوری و شعوری در تمام تفکر متمدن دخیل می باشد. دقیق فکر کردن یعنی به صورت شعوری به بررسی سابقه و ریشه یک مسئله پرداختن است. برای نیل به توازن و سجع این دو مراحل حیات ذهنی کدام قاعده خاصی وضع شده نمی تواند. هیچ دستوری که عیناً در کدام نقطه عادت و گرایش خود به خودی غیر شعوری کنترل شود تجویز شده نمیتواند تا واضح نسازیم که در آن به چه مطلبی اشاره شده است. و نه کسی به تفصیل گفته می تواند که تا چه اندازه با بررسی تحلیلی وقاعده سازی به پیش برده شوند. ما گفته میتوانیم تا اندازه به پیش برده شوند تا یک فرد بداند که مقصدش چیست و تفکر خود را راهنمایی کرده میتواند. تا اندازه که منشأ ادراک یا استدلال غلط را دریابد و مواظب آن باشد، و بالای پروسه تحقیق قدرت نفوذ یا کنترل داشته باشد. یکی از مهمترین وظایف تعلیم این خواهد بود تا یک نوع ذهنی را تربیه کند که شایستگی ادامه توازن غیر شعوری و شعوری را داشته باشد، و از زیاده روی در متوهمات تحلیلی احتراز شود. در مرحله ابتدایی آشنایی به یک موضوع، به ذهن غیر شعوری کنترل نشده شاید اجازه داده شود تا به یک اندازه کافی رولی در آن بازی کند؛ در مراحل بعدی توضیح صریح و تجدید نظر شعوری شاید تشویق گردد. غیر شعوری خود بخودی و تازه گی میدهد، شعوری ایقان و کنترل.

طوری که آسان و مانوس مترادف اند، همچنان نامانوس و مشکل با یک دیگر معادل اند. آن چی بسیار زیاد آسان است

حاجت به پژوهش ندارد؛ و آن چی بسیار زیاد مشکل است پژوهش آن نومیدکننده است. ضرورت اثر متقابل قریب و بعید مستقیمات تابع طرز تفکر است. باتفکر، یک چیز حاضر قیاس و دلالت به یک چیز غایب میکند. از همان قرار یک چیز مانوس مگر که تحت بعضی شرایط غیر عادی ارائه شود، نه ضرورت به تفکر جدی دارد و نه تقاضا برای دانستن غایب میکند. همچنان اگر موضوع ارائه شده به کلی نامانوس باشد، هیچ اساسی که برای فهمیدن آن قابل استفاده باشد وجود ندارد. ضرورت برای تخیل و مشاهده هردو، در هرابتکار ذهنی نشان دهنده جنبه دیگر عین اصل میباشد. وظیفه مناسب تخیل رویا از واقعیت‌های است که تحت شرایط موجود ادراک حسی ارائه شده نمیتواند. هدف آن بینش روشن اذدور، غایب، مبهم است. تخیل مشاهده را مکمل و عمیق میسازد؛ تنها وقتی که به وهم مبدل گردد، در آن صورت جان‌نشین مشاهده شده و قدرت منطقی خود را از دست میدهد. مشاهده عرضه کننده نزدیک، و تخیل از بعید و دور دست است.

یک مثال نهایی از لزوم توازن بین قریب و بعید در ارتباط بین ساحه محدود تجربه خود یک فرد که در اثر تماس اشخاص و اشیاء دست می‌آورد، و تجربه وسیع نسل است که آن را از طریق مراوده کسب میکند دیده میشود. آموزش همیشه خطر فرورفتن تجربه حیاتی و لو محدود خود شاگرد، در باتلاق انبوهی از مواد معلوماتی دارد.

ارائه واقعیت‌ها در تدریس به حیث واقعیت‌های تیار و آماده شده، جایی برای قوه تخیل باقی نمی‌گذارد. واقعیت باید طوری ارائه گردد تا تخیل را تحریک کند. به گفته معروف که آموزش یک هنر و معلم یک هنرمند است. نظریه ادعای خود معلم مقام وی به حیث یک هنرمند به واسطه شایستگی اش در پرورش دادن سلوک هنرمند در آنهاست که تدریس میکند، چی نوجوان چی اطفال خورداند، اندازه گیری میشود. بعضی هادرتحریر شور و ذوق، در تبادل و تفاهم ابیداهای بزرگ، در استخراج انرژی نهفته شان نایل میشوند. و معلمین دیگر در تسهیلات تربیتی، مهارت، در مضامین اختصاص تخنیک، موفق میگردند. که البته هردوی آن خوب اند. ولی تا که وسعت نظر ذهنی، قدرت تشخیص ارزشهای نهایی، یک احساس برای اندیشه ها، برای اصول، ضمیمه این تربیه نشود، در نتیجه خود مهارت هدف نهایی خواهد بود. چنین اسلوبهای مهارت تخنیک، نظریه حالات، شاید خود را به حیث زیرکی و هوشمندی در برآوردن منفعت شخصی، در خدمت به دیگران، یا چون کاریک‌نواخت خسته کن بدون تخیل جلوه دهد. هدف الهام بخش و وسایل تطبیقی هردو را به صورت هماهنگ بایک دیگر پرورش دادن مشکل و پاداش معلم است.

How We Think

By John Dewey, Published 1991 by Prometheus Books N.Y